

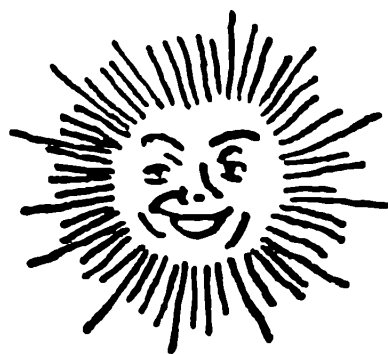


کتاب توینز

# منجھون نامہ

۲۵ روپيا





شماره ثبت کتاب فسنجون نامه در دفتر مخصوص کتابخانه ملی ۹۷۶-۴۸۱۱۱۳



## فسنجون نامه

مجموعه: شیرین ترین شوخیها، متلك ها ، اشعار ،  
لطیفه‌ها ، نکته‌ها ، مضمونها و کارتونهاى منتشر شده  
و منتشر نشده توفیق درباره « فسنجون » مشهورترین  
وکیل دوره ۲۱ مجلس

بها : ۲۵ ریال

---

بهای کتاب فسنجون نامه در آخرین صفحه کتاب اشتباه شده است لطفاً اصلاح فرمائید

---

نشریه شماره ۹



## کتاب تو بینا

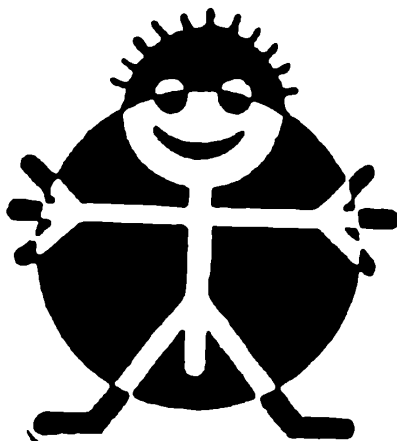
کلیه حقوق منحصراً پروژۀ نامۀ تولیدی تعلق دارد  
اقتباس و تقلید بهر صورت ممنوع است

نقل مندرجات این کتاب در جراید و مجلات تا  
یکماه پس از انتشار با ذکر مأخذ آزاد است

چاپ رنگین

---

تیرماه ۱۳۴۸



این کتاب را به هیچکس قرض ندهید  
چون هرگز بشما پس نخواهد داد!

## دیباچه‌ای بر فسنجون نامه

از تشکیل «مجلس ۲۱» مدت زیادی نگذشته بود که «کا کا توفیق»، «فسنجون» یا عبارت دیگر «نم-اینده فسنجون» را کشف کرد! و بلافاصله، دو سمبول دیگر یعنی: «اوس عباس» و «هابی بی» را نیز وارد میدان نمود. این سه نفر بتدریج تحت عنوان «سه تفنگدار مجلس ۲۱» چنان شهرت، و معروفیتی پیدا کردند که بیگمان تا کنون هیچیک از وکلای ادوار گذشته نداشته‌اند.

«سه تفنگدار مجلس ۲۱» اولین سمبول هائی نبودند که «روزنامه توفیق»، خلق و ابداع کرد، همچنانکه آخرین آنها نیز نبودند و ما در حال حاضر سمبول های



توفیقی دیگری نیز داریم از قبیل: «بادمجون»، «آمیرزا»،  
«عامورضا» و غیره ...

ولی قدر مسلم اینست که «سه تفنگدار مجلس» کارشان  
در صفحات روزنامه توفیق بالا گرفت و دامنه شهرتشان به  
صفحات جراید دیگر کشیده شد تا آنجا که جراید دیگر  
آنها را بهمین نامهایی که توفیق برایشان انتخاب کرده  
بود نامیدند و مصاحبه های چند صفحه ای با آنها ترتیب  
دادند و عکس و تفصیلاتشان را منتشر ساختند.

در میان این سه تن، دائرة شهرت «فسنجون» به  
جهت وضع خاصی که توفیق برایش ترتیب داده بود، وسعت  
بیشتری پیدا کرد و با اصطلاح چنان «توفیقی» شد که در  
اغلب مجامع و محافل، نام توفیقی او، ملاک شناسائی اش  
قرار گرفت تا آنجا که او تنها در صورت معرفی نام فکاهی  
خود شناخته میشد! در حقیقت نام توفیقی او، نام اصلی اش  
را چنان تحت الشعاع قرار داد که بقول یکی از ظرفا، دیگر  
بچه هایش هم او را «فسنجون» صدا میزدند! ... بله،



«فسنجون» توفیق ، در خانه اش هم «فسنجون» شده بود !  
راستی این «فسنجون» کیست ؟ ..

این سؤال را حتی اگر از همسایه دیوار بدیوارش  
هم بکنید جواب خواهید شنید که :

– فسنجون ، همون «فسنجون» است !

کا کا توفیق راجع به فسنجون گفته است که : « او  
مشهور ترین و در عین حال گمنام ترین و کیل مجلس  
۲۱ است . چه از هر کس پرسید « و کیل اول تهران »  
کیست به احتمال زیاد ممکن است نداند ولی همه  
«فسنجون» را میشناسند ، و گمنام ترین و کیل مجلس ۲۱  
است چه از هر کس پرسید نام اصلی «فسنجون» چیست ؟  
هیچکس نمیداند ! .. »

برای نشان دادن قدرت کلام توفیق و میزان نفوذ آن  
تا اعماق قلب اجتماع همین مختصر کافیت .

اینک بمنظور جلب توجه شما به تأثیر این «سمبول»-  
سازی های توفیق ، فقط اشاره ای بسیار مختصر به مطبوعات





کشور میکنیم :

مجله «روشنفکر» در شماره ۵۹۴ سال ۴۳ در مصاحبه  
يك صفحه‌ای خود که با «فسنجون» ترتیب داد (دقت کنید:  
از میان وکلای مجلس ۲۱ ، فقط با « فسنجون » مصاحبه  
کرد ! ) با نقل چند کارتون از او که در توفیق چاپ شده  
بود چنین نوشت :

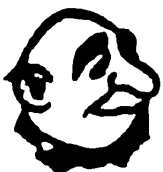
« مصاحبه هیجان انگیز با وکیل رفسنجون ! »

« مسلماً خوانندگان عزیز ، هفته نامه شیرین و فکاهی  
« توفیق را همه هفته می بینند و میخوانند و شاید کراراً متوجه  
« شده اند یکی از آتوهای که توفیقیون پیدا کرده اند و بهیچ  
« صراطی رضایت نمیدهند و رهایش نمیکنند ، این جناب وکیل  
« محترم رفسنجان است ... و ... »

همین مجله در شماره ۵۹۷ همان سال ، مصاحبه دیگری

از همین نوع با سمبول دیگر توفیق یعنی «اوس عباس» در  
دو صفحه ترتیب داد و نوشت :

« حقیقت دواي تلخی است که باید آنرا چاشنی زد و بخورد»  
« خلق الله داد تا اثر تلخی و بدطعمی آن زدوده شود و بکام شیرین  
« بیاید ، این چاشنی ، شوخی و خوشمزگی است . »



«اگر شما توفیق را ورق زده باشید دیده‌اید که از این حقایق»  
 «تلخ، حلیم‌های خوشمزه ای پُتیه دیده است که باید توی»  
 «دهن‌گرداند و به به‌گفت. یکی از این حقایق تلخ که دست‌کی شده»  
 «برای توفیقیون، سوژه و کالای مجلس است. هر هفته دست‌کم»  
 «چندتا از کاریکاتورهای توفیق، وقف «سه‌تفنگدار» است که به»  
 «نام‌های «فسنجون» و «اوس‌عباس» و «هابی‌بی» معروف حضورتان»  
 «میباشند ...»

مجله «امیدایران» در شماره ۶۲۲ سال ۴۵ مصاحبه‌ای

سه صفحه‌ای با سه تفنگدار ترتیب داد و در مقدمه مصاحبه

چنین نوشت:

«مجلس بیست و یکم، سه چهره مشخص و معروف دارد.»  
 «سه نماینده مجلس، سه تفنگدار، بنام‌های: «فسنجون»، «اوس‌عباس»،  
 «و «هابی‌بی». این سه اسم جالب، نزدیک به سه سال است که»  
 «جالب‌ترین و بامزه‌ترین سوژه روزنامه توفیق شده است و شما اگر»  
 «خواننده روزنامه هم نباشید، لاقلاً در سالن انتظار حمام و یا»  
 «آرایشگاه و یا مطب دکترها و یا روی میز «روزنامه فروشها»،  
 «توفیق را با کاریکاتورهای سه تفنگدار دیده‌اید»

«این سه تفنگدار معروف، این سه چهره معروف که»  
 «بانمک‌ترین حوادث مجلس را بوجود می‌آورند کیستند؟»

«ما برای پاسخ باین پرسش که مدتهاست حس کنجکاوی»  
 «دهها هزار ایرانی داخل و خارج را برانگیخته است، گفتگویی»  
 «ترتیب داده‌ایم. گفتگویی با «اوس‌عباس - فسنجون - هابی‌بی»،  
 «در باره خودش، زندگی‌شان و خیلی چیزهای دیگر ...»



البته توجه دارید که چنین مصاحبه‌هایی، تنها با سه تن از ۲۰۰ نفر نماینده مجلس ۲۱ ترتیب داده شد، یعنی با «سه تفنگدار مجلس» یا بقول مجله روشنفکر: «وکلای توفیقی!» سمبول‌های مزبور، رفته‌رفته صفحات روزنامه‌ها و مجلات دیگر را هم تسخیر کردند، از آن جمله مجله «خوشه» در شماره ۵۷۵، سال ۴۵ چنین نوشت:

«مشهورترین نماینده دوره ۲۱، نماینده رفسنجان است که آنهم «هیچکس اسم خود ایشان را نمیداند! و بعلت کاریکاتورهای «روزنامه توفیق» به «وکیل فسنجون» شهرت پیدا کرده است»

جراید شهرستانها هم از قافله عقب‌ماندند و از آن جمله روزنامه «عصر نوین» چاپ تبریز در شماره ۵۴ سال ۴۶ نوشت:

«حزب ایران نوین، «فسنجون توفیق» را در دوره ۲۲ «کنار گذاشت. شك نیست که مضمون‌ها و متلك‌های توفیق در شكست «فسنجون» مؤثر بوده است.»

تردید نیست که حزب مزبور تنها «فسنجون» را کنار نگذاشت بلکه خیلی‌ها کنار گذاشته شدند ولی تنها «فسنجون» بود که کنار گذاشتن او، سوژه جراید شد.



کم کم عمر مجلس ۲۱ با آخر رسید ، نماینده رفسنجان  
پی کارش رفت ، ولی نام « فسنجون » همچنان در صفحات  
جراید باقی ماند .

موضوع « فسنجون » به محافل و مجالس رسمی هم  
کشیده شد و در آن محافل نیز بنام توفیقی اثر « فسنجون»  
خوانده شد و از او بهمین نام صحبت بمیان آمد چنانکه  
مجله «بامشاد» در شماره ۱۷۲۶ شهریور ماه ۴۶ ، از قول  
یکی از شعرای معاصر اینطور نوشت :

« ... در مجلس ضیافتی ، مهندس ریاضی از من پرسید: برای  
جشن مشروطیت چه ساخته ای ؟ گفتم هیچ . مهندس ریاضی گفت برای  
امشب چطور؟ جواب دادم : امشب برای جانشین وکیل سابق رفسنجان  
که شوخ طبعان باو « فسنجون» میگفتند ، یک رباعی فی البداهه از  
هفته قبل ساخته ام . همه خندیدند و من این رباعی را خواندم :

ای آنکه نماینده کرمان باشی  
چون پسته ز بخت خویش خندان باشی

باید پلوی سور و کالت بدهی  
ز آنروی که وارث « فسنجان» باشی!

بله ... شهرت « فسنجون» از خود او گذشت و به

وارث و جانشینش نیز رسید !



در اینجا بد نیست بدانید که مجله «سپید و سیاه» در شماره ۹۵۷ و «روزنامه دنیا» در شماره ۸۵۹ و تعداد زیادی دیگر از جراید تهران و شهرستانها. هر چند گاه ذکر خیری از «فسنجون» بمیان آوردند که از حوصله این مختصر خارج است، چه بقول معروف:

« این رشته سر دراز دارد ! »

اولین بار که مطلبی در باره فسنجون در توفیق چاپ شد، در سال ۱۳۴۲ بود که مثل توپ صدا کرد!

البته در آن موقع که این کارتون را چاپ کردیم نه فقط او را نمیشناختیم بلکه عکسش را هم ندیده بودیم و حتی اسمش را نیز نمیدانستیم و شاید برای شما جالبتر باشد اگر بگوئیم که تا کنون نیز حتی یکبار هم او را ندیده ایم پس از آن همیشه صفحات توفیق پر بود از کارتونها و شوخی-های راجع به فسنجون. و چون قضیه همچنان دنبال شد گویا او هم رضایت داد (!) چون به کرات وسیله این و آن پیغام فرستاد و خواهش کرد که لااقل کارتونهاش را شبیه



خودش بکشیم! ولی ما هیچوقت این کار را نکردیم چه  
«فسنجون» از همان ابتدا، با همان قیافه مخصوص،  
جای خودش را باز کرده بود و تغییر قیافه‌اش دیگر امکان  
نداشت!.. تنها کاری که از دست ما برمی‌آمد این بود که  
ترتیبی بدهیم که منبعد: متلكها و مضمون‌ها بیش از پیش  
شبهه و مطابق اصل باشد!

حالا که مقدمه باینجا رسید، بد نیست که نکته‌ زیر  
را هم بگوئیم و بگذریم:

خوانندگان نشریات توفیق کم و بیش اطلاع دارند  
که ماهر چند گاه سمبول‌هائی را انتخاب میکنیم ولی موضوع  
در خور توجه اینست که در انتخاب این سمبول‌ها آنچه بیش  
از همه دخالت دارد. سبك و سیاق و خط مشی روزنامه  
توفیق است و در این زمینه هیچگونه غرض و مرض شخصی  
یا مقاصد خاصی در میان نیست جز اینکه «مشتی» را ارائه  
بدهیم که نمونه «خروار» باشد!

و در جواب آن‌عده از خوانندگان عزیز که پرسیده



بودند آیا همهٔ این خوشمزگی‌ها مال «فسنجون» است باید  
بقول «فردوسی» از طرف کا کا بنویسیم :  
« که رستم یلی بود در سیستان

منش کرده ام رستم‌داستان !»

این کتاب مجموعهٔ برگزیده و گلچین شده‌ای از  
اشعار ، مقالات ، لطیفه‌ها ، کارتون‌ها و شوخیهایی است که  
تا کنون دربارهٔ یکی از مشهورترین « سده‌تنگدار » مجلس  
۲۱ در «توفیق» چاپ شده است

امید است کتاب « فسنجون نامه » که عصاره‌ای از  
شیرین‌ترین مندرجات سالهای اخیر روزنامهٔ توفیق است  
مانند سایر نشریات « کتابخانهٔ توفیق » مورد توجه شما  
قرار بگیرد .

دل شاد و لب خندان شما آرزوی ماست

کتابخانهٔ توفیق

تیر ماه ۱۳۴۸



## فسنجون و عید نوروز

شیشه نمیخواد :

شب عید نوروز فسنجون برای خریدن ماهی گلی ، پای سفره هفت سین سراغ ماهی فروش رفت و در حالیکه به شیشه‌های محتوی ماهی اشاره میکرد پرسید :

- آقا این ماهی‌ها چنده ؟

فروشنده جوابداد :

- دو تا ماهی با تنگ سه تومن و پنج زار ، بدون تنگ

دو تومن و پنجزار ...

فسنجون که دید بی شیشه ارزانتر تمام میشود فوراً گفت :

- شیشه نمیخواه آقا جان ! بذار تو پاکت ، خودم میبرم

خونه میندازم توشیشه !

### آگهی !

در روز اول عید امسال يك عد اسکناس ده تومنی نوی اینجانب که عیدی گرفته بودم درحوالی میدان بهارستان گم شده هرکس آنرا پیدا کند از درجه اعتبار ساقط است !

فسنجون

وکیل درجه اول مجلس شور با

ش.آ- ۱۰۰۱







از روی آتش پریدن فسنجون در شب چهارشنبه سوری



عکسی که فسنجون مخصوص نوز و زوسیزده بدر برداشته است



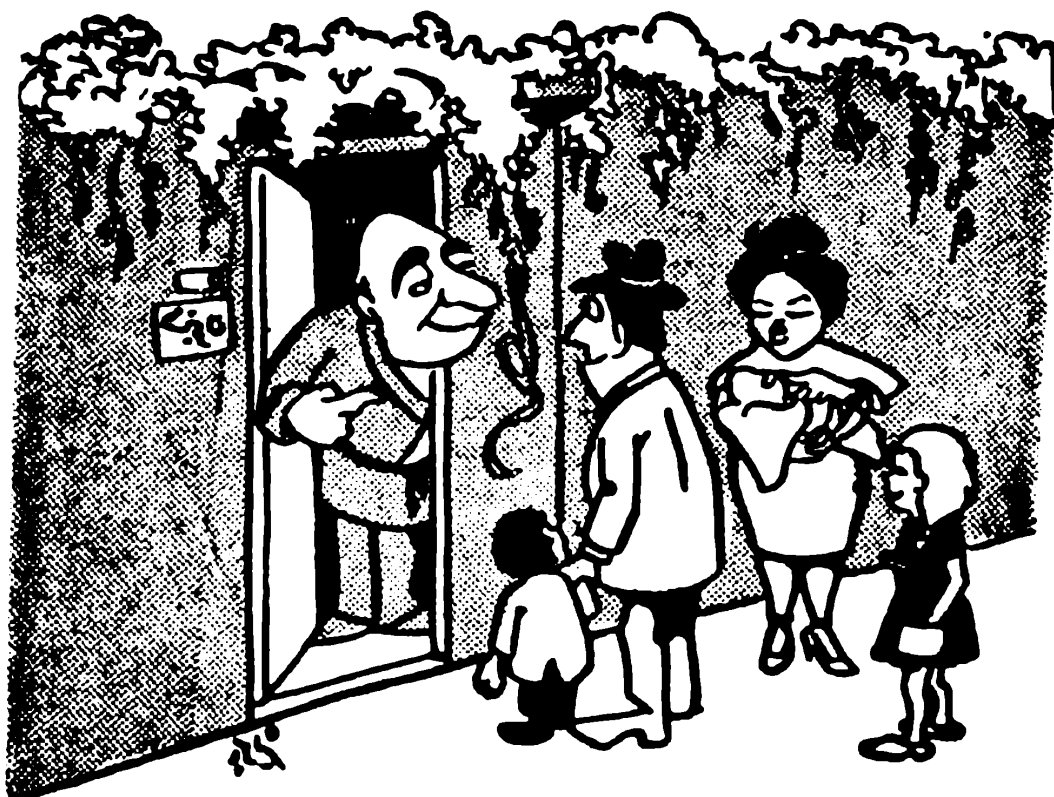
## گیم شده

در ایام عید نوروز «کوک ساعت» اینجانب در رفته است. از کسانی که نامبرده را دیدند خواهشمندم وی را به اولین پاسگاه ژاندارمری معرفی نمایند. امضاء - فنجون



« بدون شرح ! »





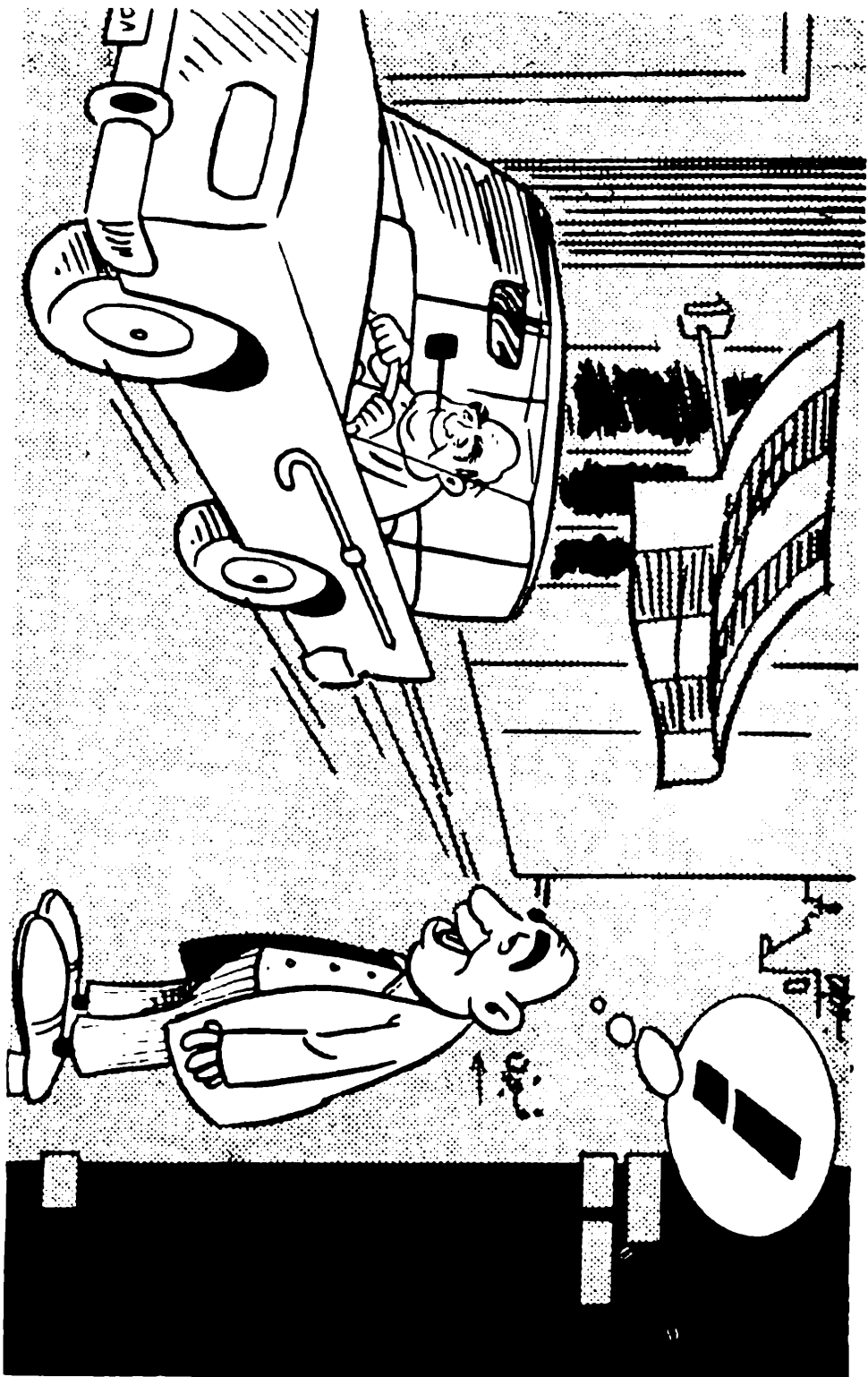
فسنجون- ببخشید، اگه میخواین «عید» رو دیدن کنین  
خونش اینجا نیس ، عوضی اومدین، اینجا خوناه منه !!

## در کردن سیزده!

- ◆
- ◆
- ◆ فسنجون را گفتند سیزده را کجا در کنی؟ گفت شصت
- ◆ سال است که هر سال آنرا در کرده‌ام و باز برگشته و دوباره
- ◆ آمده است ، دیگر درش نکنم که دوباره باز خواهد گشت
- ◆ و زحمت مرا هدر خواهد داد !
- ◆



د یکی از ستاورها هموت : حضار از رانندگی کردن بخت وزیر با تو میله ابرانی غرق در انتخاب شدند - معلومات



فنجون - عجب! عجب! با اینکه دهشت بنده ، داره رانندگی هم میکند!؟



## جنگ سرد و جنگ گرم

از فسنجون پرسیدند که جنگ سرد و جنگ گرم

یعنی چه؟

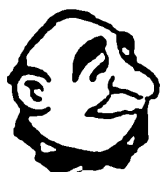
گفت: جنگ سرد جنگی است که آلمانها توی سوزو  
سرما در جبهه لنینگراد کردند و جنگ گرم جنگی است که  
مارشال رومل در صحرای سوزان آفریقا کرد!

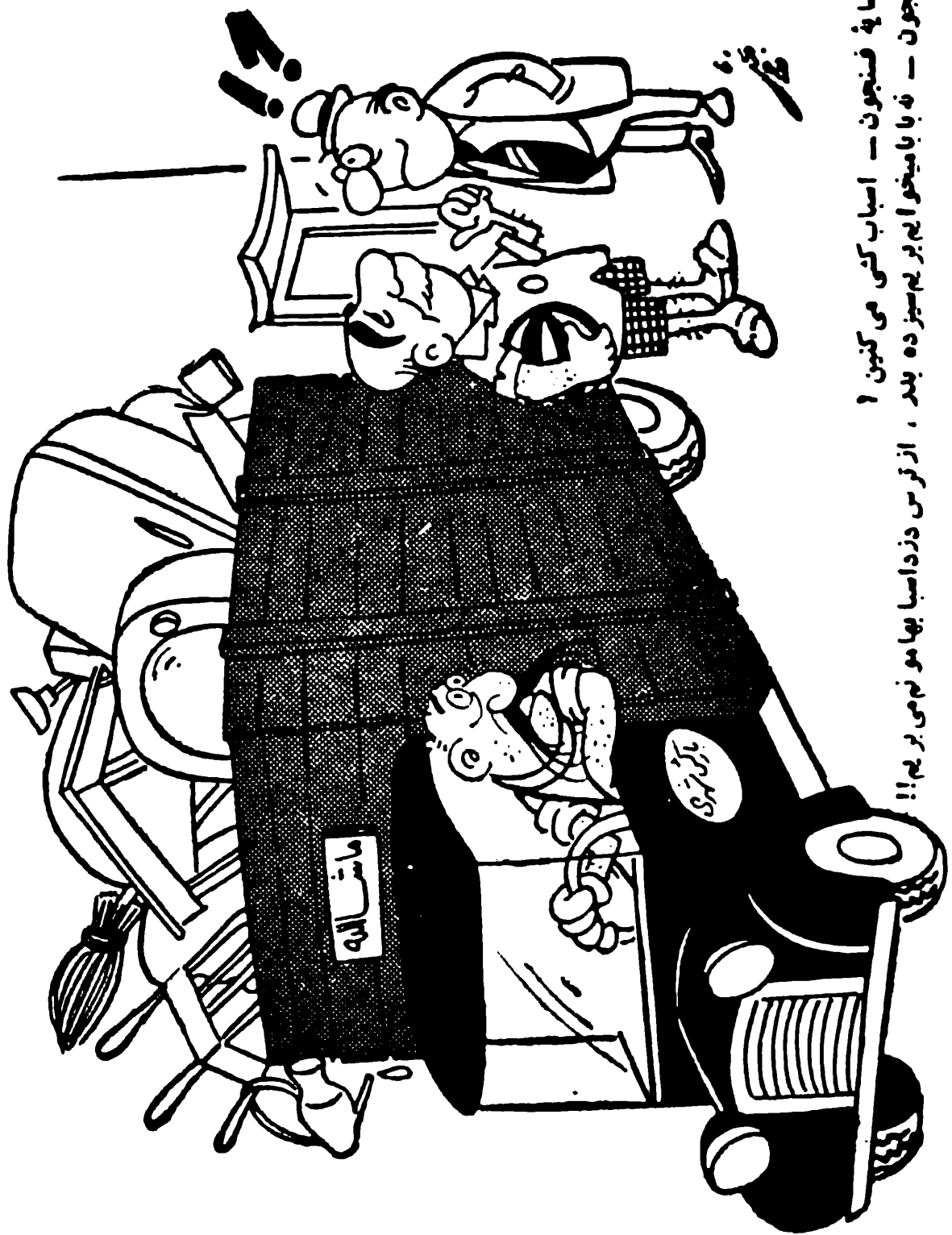
## پروانه شکار

میگویند در ایام عید فسنجون بطور ناغافل! هوای  
شکار بکله اش میزند و فوراً تفنگ کت و کلفتی بدوش  
میاندازد و بدنبال شکار، بطرف «جاءرود» میرود.

اما مأمورین اداره شکاربانی جلویش را میگیرند  
و میگویند: باید قبلاً «پروانه» بگیری تا اجازه شکار  
کردن داشته باشی.

روز بعد هر کس که برای ملاقات فسنجون به منزل  
ایشان میرفت، او را میدید که عرقریزان توی باغچه منزلشان  
اینطرف و آنطرف میدود و بدنبال «پروانه» های زبان بسته  
می کند!





همسا په فسنجون — اسباب کښي مي کښين ؟  
 فسنجون — نه بابا ميخوا لم پر لم سيز ده بلډ ، ان ترس و دردا صبا بها مو نه مي پر لم !!

### نغمه بهاری

شنیدستم که مولانا فسنجون  
 بشد فصل بهار از خانه بیرون  
 خرامان سیر باغ و بوستان کرد  
 در آخر بر آب جویی مکان کرد  
 هوای سبزه زار و آب جاری  
 صدای بلبل و کبک و قناری  
 بان ساغر می کرد مستش  
 زمام عقل بیرون شد زدستش  
 بخود گفتا که در این فصل زیبا



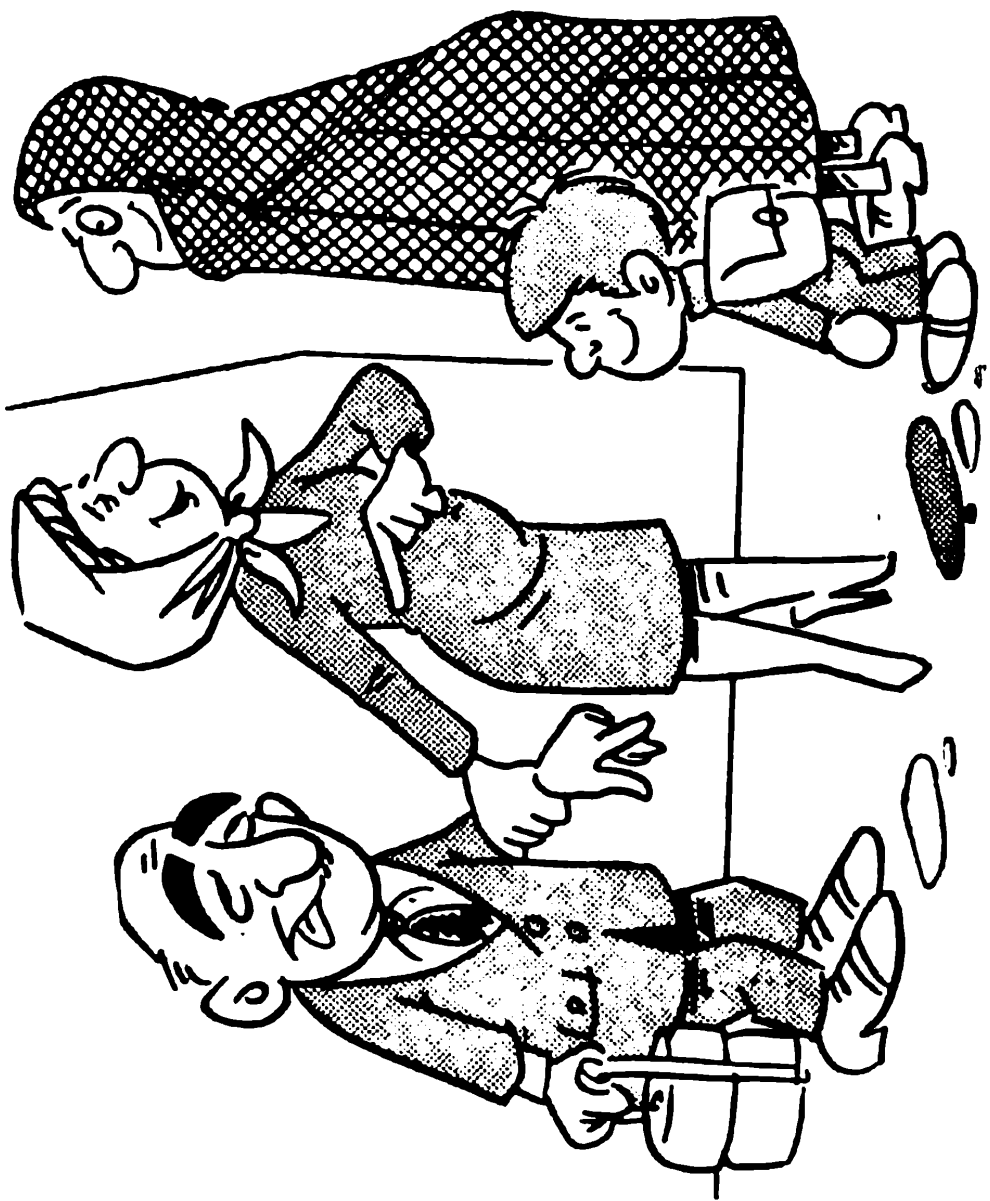
که خاک از سبزه دارد فرش دیبا  
 به هر جا بنگرم آواز خوانیست  
 زبانم لال باشد ، گوش باشم!  
 زبانم در دهانم هست بسته  
 ولی در این بیابان هیچکس نیست  
 برای خویش آوازی بخوانم  
 گرفت از شوق ، دستی بر بنا گوش  
 چه آوازی که از تن بر کند پوست  
 بگوش هر که خورد از ترس لرزید  
 روان گشتند سوی او شتابان  
 طنابی ، چاقولی ، بیلی ، چماقی  
 چه برد از تو؟ کج رفت وجه شد کار؟

ز شوق و شور ، از هر سو نشانیست  
 چرا بایست من خاموش باشم ؟  
 به کرسی خانه تا هستم نشسته  
 در آنجا بهر من جای نفس نیست  
 همان بهتر که دستی بر فشانم  
 چو این اندیشه زد در خاطرش جوش  
 بر آورد از جگر فریادای دوست ،  
 صدای او بکوه دشت و پیچید  
 بناگه زان صدا ، یکعده دهقان  
 بدست هر جوان قلچماقی  
 به او گفتند که آن دزد طرار ؟

ولنگاری ، بطالت ، بی خیالی  
 از آن آواز رسوای جهان شد  
 ولی دای دزد ، شد آواز ایدوست!

پس از يك عمر خاموشی ولالی  
 به کنج خلوتی آواز خوان شد  
 گمان میکرد آن آواز ، نیکوست





زن فسنجون به همسایه :  
 - عذرا خانم قریبون  
 دست ، میری بچه تو  
 برسونی مدرسه اینوهم  
 سرراه به دریون مجلس  
 بسیاروبرگرد!!





## اتوبوس

روزی فسنجون بر حسب اتفاق سوار اتوبوس دو طبقه شد و چون طبقه پائین جا نبود بطبقه بالارفت. اولین ردیف صندلیهای جلوی اتوبوس بوسیله دوتا پسر بچه اشغال شده بود و فسنجون در صندلی پشت سر آنها همانجا نشست.

وقتیکه ماشین حرکت کرد فسنجون ناگهان از جایش بلند شد و در حالی که از شدت عصبانیت صورتش سرخ شده بود پس گردنی محکمی بیکی از آن دو پسر بچه زد و گفت :  
« توله سگ چرا شوهر نیومده ماشین رو انگولک میکنی که راه بیفته!.. »

## قیاس فسنجون!

چند وقت پیش فسنجون سر زده یکی از ادارات دولتی میرود و می بیند که یکی از دوستان جون جونی اش در پشت میز ریاست نشسته. فسنجون که از رئیس شدن رفیق صمیمی خود خبر نداشت ضمن ابراز خوشحالی میگوید: من خبر نداشتم که تو رئیس این اداره شده ای والا حتماً يك دسته گل تشنگ برات میآوردم! رفیق فسنجون ضمن تشکر جواب میدهد:

« اختیار داری فسنجون جون!! تو خودت گلی و ما تو را بگلی قبول داریم، گل از تو بهتر دیگه چیه؟  
فسنجون که از این عبارت خیلی خوشش آمده بود مضمون آنرا بخاطر میسپارد که در موقع مناسب بدوستانش بگوید. قضا را چندی بعد فسنجون بدیدن یکی دیگر از دوستانش میرود.. دوست او بمجرد دیدن فسنجون او را بغل میکند و میبوسد و میگوید اگر میدانستم که تو به اینجا میآئی يك گاو جلوی پایت میکشتم! و فسنجون بلافاصله میگوید:

« اختیار داری رفیق، تو خودت «گاو» و ما تو را به «گاو» قبول داریم، گاواز تو بهتر دیگه چیه؟! »





در جریان جنگ اعراب و اسرائیل فسنجون در  
 صحرای «سینا» مقابل خبر نگاران داخلی و خارجی ظاهر  
 شد و ادعا کرد که صحرای سینا نه مال مصر است و نه مال  
 اسرائیل، بلکه مال مرحوم ابو علی سینا است که باید بیدرنگ  
 وسیله سازمان ملل متحد به ورثه آن مرحوم پس داده شود!



## فسنجون و تابستان

### آب کثیف!

روزی از روزها که فسنجون مشغول  
شنا بود ملاحظه نمود که آب دریا  
کثیف بنظر میرسد.

از دریا بیرون آمد و فوراً  
خود را به مسئول پلاژ رسانید و  
یقه اش را گرفت و کشان کشان او را  
به لب دریا برد و با حالتی  
اعتراض آمیز گفت: آقا ببینید  
آب دریا چقدر کثیف است، اصلاً  
آدم رغبت نمیکند توی آب برود.

اینکه وضع نمیشود، حالا  
که اینقدر پول از مردم میگیرید  
لااقل دستور بدهید هفته ای یکبار  
آب آنرا عوض کنند!

«مصادفان»



فسنجون بالباس تابستانی!!

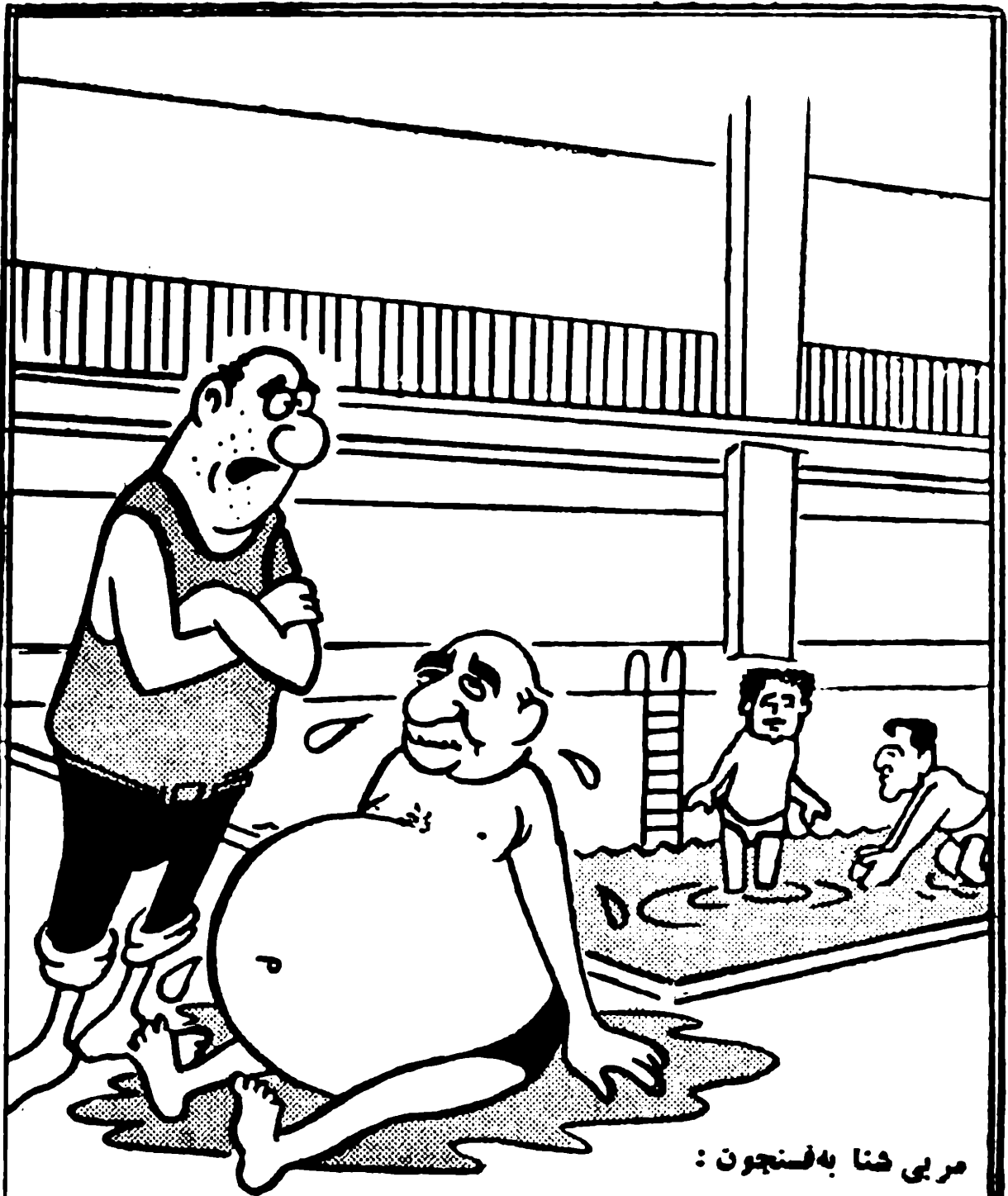
### اسم نویسی فسنجون!

دربان مجلس شلم شوربا:

- او هووی جناب آقای فسنجون کجا تشریف میبرین!  
هنوز که مجلس وانشده!

فسنجون: خودم هم میدونم که مجلس واز نشده،  
منکه نیومدم برم تو «صحیح است، احسنت» بگم، اومدم  
اسم نویسی کنم که فردا تگن مجلس پرشده، جا نداریم!





مریی شنا به سنجون :

- بابا انصاف داشته باش ! آره هر کبی برای شنا به استخر میآد  
اینقدر آب بخوره دیگه آبی تو استخر نمیمونه !؟

« مجلس در تابستان دوماه تعطیل دارد »



- یا الله ... رسیدن بخیر ... اینطرفها چیکار میکنی؟  
- دوماه تعطیل تابستون صبحها میرم اینجا بون یاد میگیرم!

### علت!

یكروز تابستان یکی از دوستان فسنجون ایشان را  
در خیابان می بیند که در آن هوای گرم-باپالتو و دستکش و  
شالگردن میخواهد سوار تاکسی شود!!... پس از سلام و  
احوالپرسی علت را میپرسد و فسنجون خیلی فیلموفانه  
جواب میدهد:

- میخواوم برم خیابون شهباز پیش یکی از رفقا، چون  
اونجارو اسفالت سرد کردن میترسم سرما بخورم!

(م - دهش)



## ما به التفاوت

يك روز فسنجون يك بليط درجه ۳ قطار خريد و عازم مشهد شد در بين راه رئيس قطار براي كنترل بليط بكوپه فسنجون آمد. فسنجون كه جايش ناراحت بود از رئيس قطار خواهش كرد كه جاي او را عوض كند، رئيس قطار گفت فقط يك جاي خالي در كوپه درجه يك هست كه با پرداخت ما به التفاوت حاضر است آنرا در اختيار فسنجون بگذارد كه البته او هم قبول كرد و فسنجون از درجه ۳ بدرجه ۱ نقل مكان نمود. در مراجعت از مشهد فسنجون پرسش را براي اسم نويسي بيكي از دبيرانها برد! مدير مدرسه گفت متأسفانه در كلاس هفتم جانداريم فقط يك جاي خالي در كلاس نهم داريم كه بدردت شما نميخورد! فسنجون كه از جريان قطار تجربه كافي (!) داشت خنده اي كرد و گفت: چطور بدردمانميخورد؟ همين الان يك ما به التفاوت صادر كنيد و بجاي كلاس هفتم اسم بستم را در كلاس نهم ثبت نماييد!

## نصيحت فسنجون به رفقا

شبي فسنجون بر بالاي بام، راديوي ترانزيستوري بالاي سرش روشن کرده و بهمان حالت بخواب عميق فرو رفته بود. دزدی که او را بيدار می پنداشت راديوي كوچكي را روشن کرده و آهسته بالاي سرفسنجون بنهاد و راديوي بزرگتر را با خود برد چون فسنجون از خواب بيدار شد و چشمش به راديو افتاد آهي از جگر بر کشيد و علت را نفهميد و از آن شب ببعده به دوستان توصيه و نصيحت همي نمود که ز نهار موقع خواب راديو را روشن نگاه نداريد و بخواب نرويد که راديو خود بخود كوچك ميشود و چه بسا که اگر ديرتر از خواب بيدار شويد شما باشيد و راديو نباشد!





رئیس - اِهه! تو چرا شستو بلند کردی؟  
 فسنجون - برای اینکه من «شست در صد» موافقم!

### داد گاه ....

روزی فسنجون را برای ادای گواهی به داد گاه  
 احضار کرده بودند! چون نوبت به او رسید منشی داد گاه از او  
 خواست که نام و مشخصات خودش را بگوید. فسنجون با صدای  
 بلند که به فریاد بیشتر شبیه بود گفت:

- بنده فسنجون، متولد برازجون، وکیل رفسنجون  
 منشی که از سروصدایش ناراحت شده بود، توی حرفش  
 دوید و گفت:

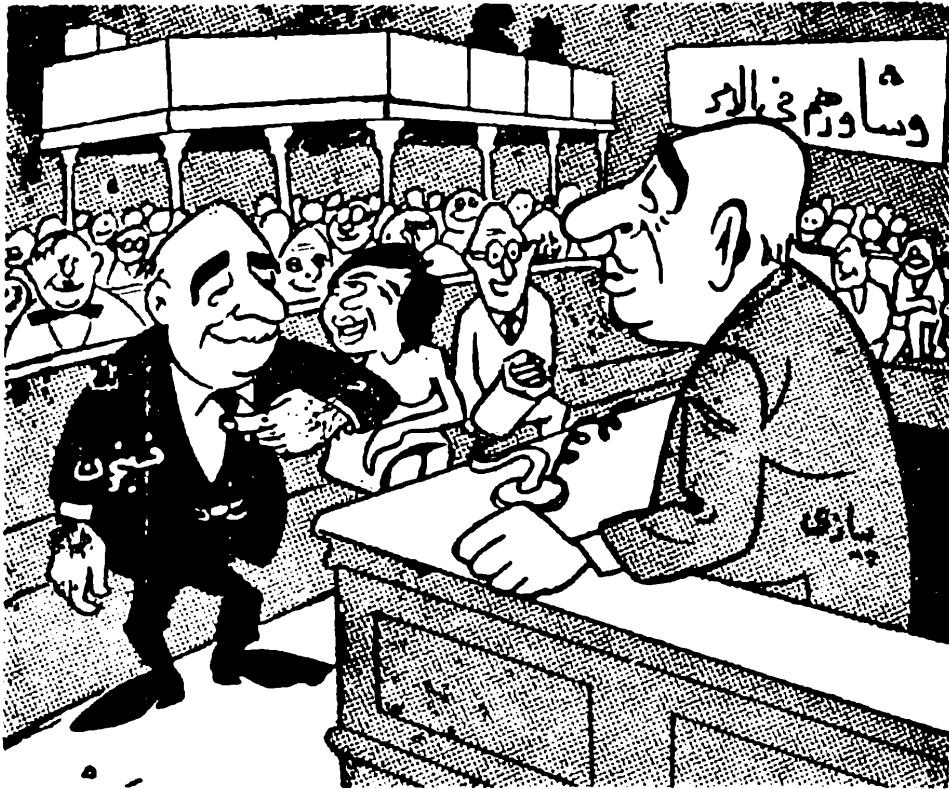
- آقا جون، چرا داد میزنی؟ پرده گوش من سوراخ شد.

فسنجون فوری جواب داد:

- باید هم داد بزنم آقا، اینجا اسمش «داد» گاه!



در صورتیکه افزایش جمعیت ایران مسلم شود عده  
نمایندگان مجلس افزایش مییابد، - چرا بد



فسنجون - چرا میخواین وکلارو اضافه کنین ؟ . . .  
. . . حقوق مارو زیاد کنین !

## روزنامه خریدن فسنجون

فسنجون به روزنامه فروش :

- آقا توفیق داری؟

- «توفیق» چند روزه که توقیف شده.

- راس میگی؟!.. پس به دونه «توقیف» بده !





## نامه «فسنجون» به «پریزیدنت جانسون» درباره مسائل فضائی آمریکا

خدمت جناب مستطاب اجل 'اکرم آقای پارازیدنت  
جان سون خان (!) باکمال تأسف و تمسخر! بعرض میرساند  
که چند روز پیش که یکی از رفقایم روزنامه را برای من  
میخواند (!) متوجه شدم که در شب بیست و هفتم ماه رجب  
دانشمندان شما میخواسته اند که يك قمر مصنوعی بکره  
ماه بفرستند ولی موفق نشده اند و این امر باعث شد که  
من بجلوی پستخانه مراجعه کرده و این نامه را برای  
شما بنویسم!

بنظر این بنده کمینه که سالهای سال ماه را با چشمهای  
خودم دیده ام باعث بسی تعجب است که دانشمندان شما تا کنون  
باین نکته مهم توجه نکرده اند که کره ماه در اواخر ماه  
يك باریکه بیشتر نیست و قمر مصنوعی باین بزرگی (!)  
نمی تواند روی آن بنشیند و یقیناً لیزمی خورد و میافتد پائین!  
در خاتمه متذکر میشود قمر مصنوعی را همیشه  
پانزدهم ماه بکره ماه بفرستید تا دچار اشکال نشوید!  
و اگر کمک فکری دیگری هم لازم داشتید به آدرس  
«طهران میدان بهارستان - توسط کاظم آقادر بان مجلس -  
برسد بدست فسنجون!» باینجانب بنویسید حاضریم باکمال  
میل بدانشمندان شما کمک کنیم.

باقی بقایم (!) جانت فدایم (!) دستت به پایم!

فسنجون وکیل درجه يك مجلس شلم شور با (!)





«یکی از وکلای مجلس جای گرم و نرمی است»

کاکاتوفیق به فسنجون - بازم بگو تهر و ن بدجائیه!!

### هوش سرشار

شخصی از فسنجون پرسید: طهارت را با چه دستی میگیرند؟

او بلافاصله جواب داد: با دست چپ.

آن مرد گفت: اگر دست چپ زخم بود چه باید کرد؟

فسنجون پس از فکر زیاد جواب داد: در این صورت باید

آنقدر صبر کنیم تا دست چپ خوب شود.

(بزرگفندی)





رفت يك تازه جوان نزد « فسنجان » و بگفتاگه تو ای عالم دوران و توای کوب رخشان و توای شهره آفاق و جهان ، ایکه نژائیده ز مادر چو تو باهوش و درایت ، چو تو با فهم و فراست نه به علم و نه سیاست ، و توای بحر کمال و هنر و فضل که بی چون و چرا بذل کنی دانش خود ، گوی به من از چه بگیری به کف خویش چو درویش یکی سبحة صد دانه و هرگز نکنی دورز خود، لحظه ای آنرا ؟

گفت با خنده ، فسنجان ، به جوان : حیف که از علم و سیاست تو نداری خبر و درك چنین مسئله بهر تو بود مشکل و هم گفتن من بی اثر و باعث درد سر و لیکن چو نمائی به من اصرار به يك شرط بگویم به تو، وان شرط بود این که شوی حافظ راز و نرنی پیش کسی دم که مبادا سوی گاگا ببرد باد خزانی خبر راز من و این جریان را...

شد جوان خرم از این حرف و بگفتا که نگویم بکس این راز تو ، حتی به دو صد روز چپانند مرا اگر به اتو بوس و ز تو پخانه بر ندم به جو ادیه و گویند برن جیک و بکن بازدهان را.. الفرض چون ز جوان این همه سوگند شنید آن یل دوران و بدانست که پابند به پیمان خودش هست ، زجا جست و باو گفت که این سبحة صد دانه چو ماشین حسابی است که هر جمله « احسنت و صحیح است » که گویم ، بشمارم به یکی دانه آن ، تا که شود زحمت روزانه من بهر خودم روشن و جبران بکنم مزد و حقوق خود و آن پول کلان را.  
(خواجه رفسنجانی)



## جنگ اول

در محفلی سخن از تاریخ همیرفت . از خداوند  
نبوغ مولانا فسنجون پرسیدند از جنگ دوم چه چیز  
بخاطرت آید؟ گفت از جنگ دوم هیچ ولی از جنگ اول  
ضرب المثلی مرا بخاطر باشد که گویند «جنگ اول به  
از صلح آخر است» ۱۹

## کوهان

فسنجون را پرسیدند چه فرقی است بین اشتریک  
کوهانه و اشتر دو کوهانه؟ گفت اولی از بین يك کوه  
میگذرد و دومی از بین دو کوه ۱۱

## ترس از بالکن

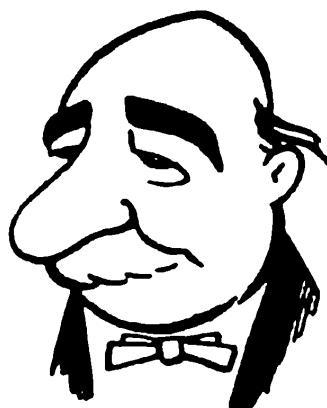
«فسنجون» هر وقت سینما رفتی از بالکن ترسیدی  
و در لژ پائین نشستی، او را گفتند: چرا در بالکن نشینی؟  
گفت: برای آنکه همیشه آرتیست ها تفنگ را سر بالا  
گیرند و گلوله اش را خالی کنند و در این حال گلوله به  
بالائیها اصابت کند نه پائینیها ۱۱

## منطق فسنجون

فسنجون را گفتند وحشی بافقی اهل کجا بوده است؟  
گفت خود گوئید که «وحشی» اگر وحشی است چگونه  
میتواند اهل باشد؟ ..  
پس بعقل آنها خندید و راه خود گرفت و برفت ۱



## فسنجون ۱



فن فن فسنجون  
عقل همه وکیلون  
فن کیه؟ چیکارهس؟  
اهل کدوم ادارهس؟  
نه فکر قال و قیله  
عین شاگرد مکتب  
راس راسی که چه آقاس؟  
دلم واسه ش کبابه  
پول میگیره، چقدر خوب!  
حقوق چی؟ - نبوغش!  
لایحه بده اونجا  
تا که نبینه آسیب  
گرونه نرخ کالا  
مردمو کرده همچین!  
خوب بلده، میدونه،  
یالا واسهش بزن دست  
بعد بگن کو خنده

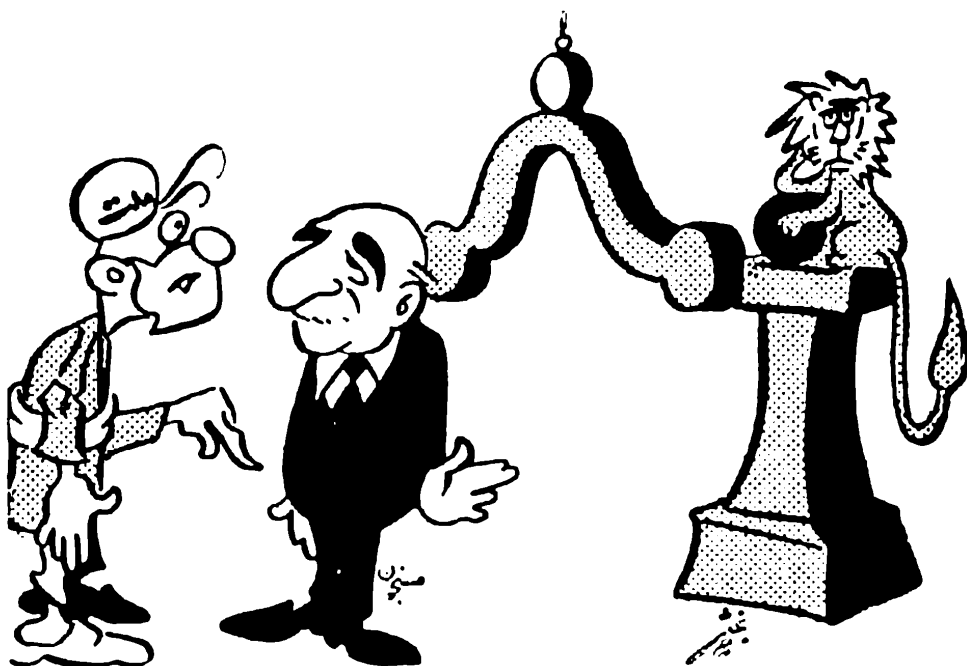
شغلش چیه؟ - وکیله  
چرت میزنه مرتب  
سوژه خوب کاکاس  
همهش بنکر خوابه  
هر ماهی شهزار چوب  
پول واسه چی؟ - حقوقش!  
هرچی که مش هو پیدا  
یکباره، کرده تصویب  
نگفته تا بحالا  
نه گفته وضع ماشین  
درسی که او رووفه؛  
«احسنه» و «صحیح است»  
دست بزن چو بنده

بخند و هی بزن دست

که جای خنده هم هست

«بز بزنندی»





فخت وزیر گفت : « باعث خوشوقتی است که مجلس باز شده و ما میتوانیم از راهنمائیهای نمایندگان استفاده کنیم. » - جرابد

ملت - چرا اینجا و ایسادی؟

فسنجون - میخوام هر وقت صدراعظم او مدر آهنمائیش کنم!!

### « پاستو درشته! »

يك روز جناب فسنجون نوكرش را صدا کرده پولی  
 باو میدهد و میگوید برو يك شیشه شیر « پاستو درشته » بخر و بیا!  
 نوكرش با تعجب میگوید قربان، « شیر پاستوریزه »  
 داریم اما « شیر پاستو درشته » نداریم.  
 فسنجون به شدت خشمگین شده میگوید :  
 - آدم نفهم!.. چطور نداریم؟... شیر پاستو « ریزه »  
 شیشه های كوچك و شیر پاستو « درشته » شیشه های شیر  
 بزرگتر را میگویند، حالا فهمیدی؟...!!



تاریخ : ۱۳۴۴ر۱۱ر۲۳  
موضوع : تقاضای فسنجون

ریاست محترم مجلس شوروا

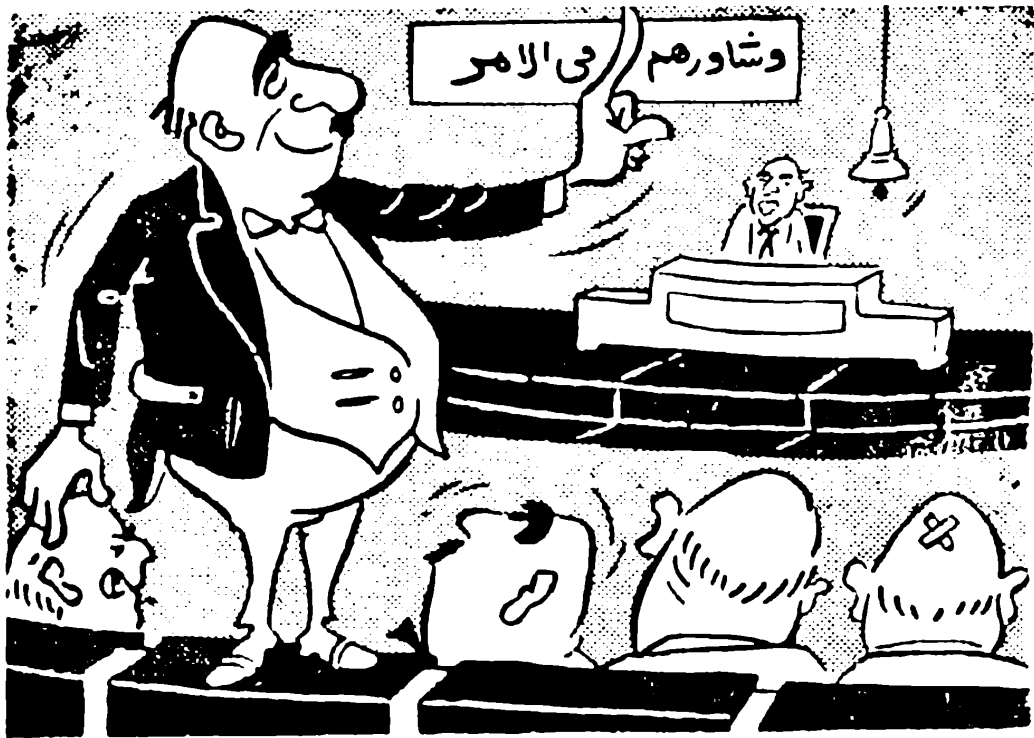
محترماً بعرض عالی میرساند چون منزل  
اینجانب فسنجون نماینده فسنجون به نزدیکهای  
مجلس دعا و ثنا تغییر پیدا کرده است استدعا دارد  
با انتقال بنده به مجلس مذکور موافقت فرمایند ؟!  
الاحقر: فسنجون

رئیس مجلس شلم شوروا زیر تقاضای انتقال فسنجون  
به مجلس دعا و ثنا اینطور دستور داده است :  
کارگزینی

با انتقال فسنجون با کمال خوشوقتی موافقت  
میشود بشرطیکه مجلس دعا و ثنا کسی را عوض  
نفرستد !  
امضاء - مهندس پیازی



«سیاره‌ای سرعت بطرف زمین می‌آید و اگر به کره  
زمین برخورد فاجعه عظیمی روی میدهد - جراید

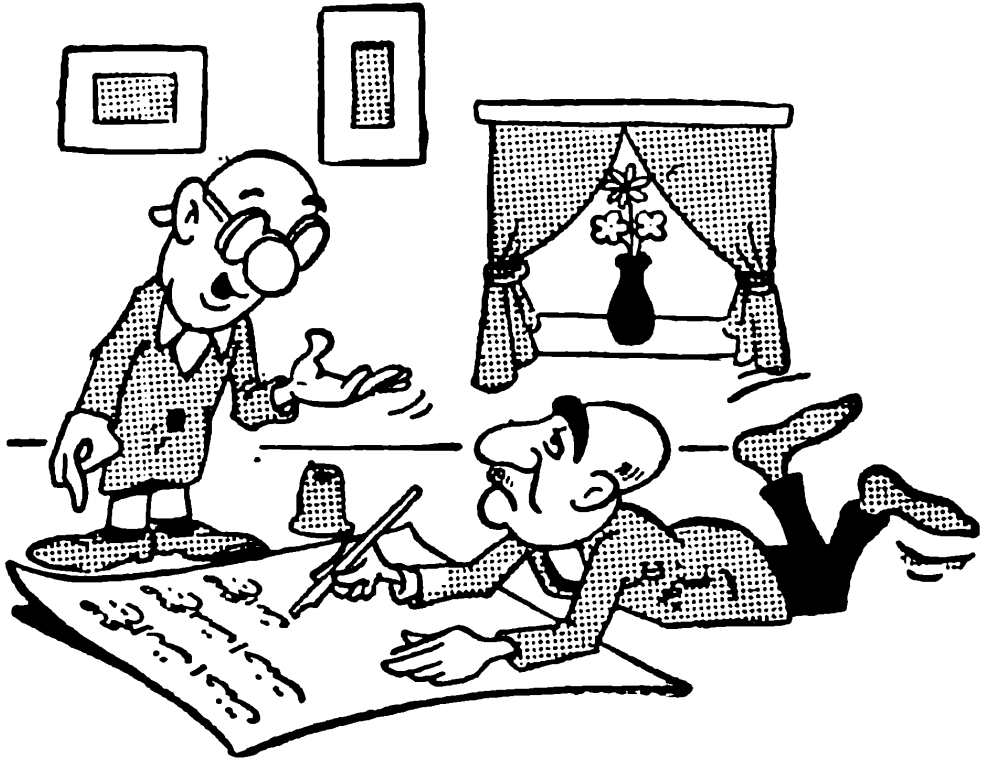


فسنجون به رئیس مجلس - قربان زمین دیگه خطرناک شده  
اجازه بدین از این بعد جلسه رو پشت بون تشکیل بدیم!!!؟

بند تنبون  
اگه پایم رسد فردا خیابون  
بگیرم يك هفمش تا بند تنبون  
که شلوارم نیفتد توی مجلس  
ز خنده ، از بیانات فسنجون  
«بچه جوادیه»







رفیق فسنجون - این چیه می نویسی؟  
 فسنجون - توی مجلس خوابم برده بود بهم جریمه داده‌ن!

### توپخانه !

روزی مردی پا برهنه که تازه وارد تهران شده بود  
 از فسنجون پرسید:

- ممکن است بفرمائید توپخانه کجاست؟  
 فسنجون قیافه شرمنده‌ای بن خود گرفت و گفت:  
 - متأسفم، من با ارتش سروکاری ندارم! ...

« ج - پا برهنه »





« ایران به چین کمونست پنبه صادر میکند ،

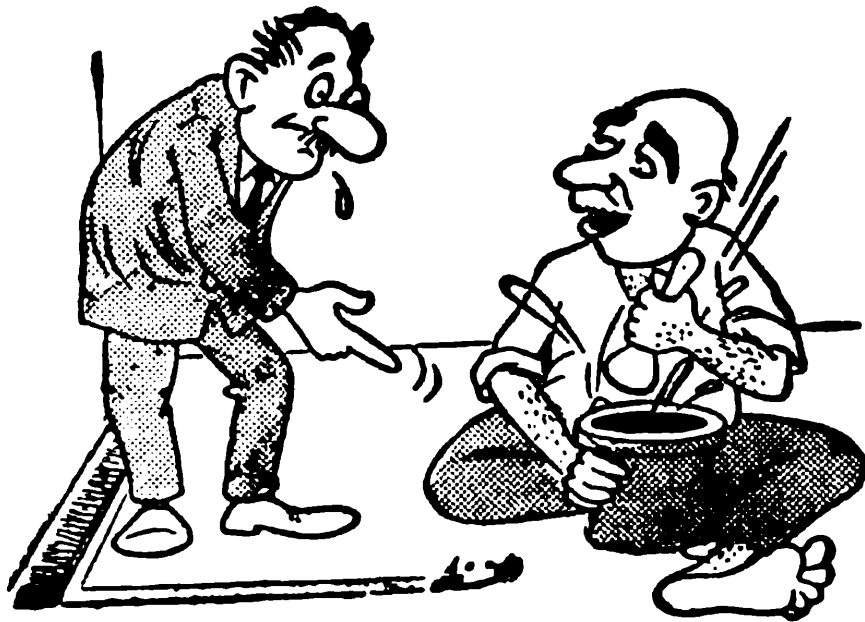
فسنجیون به جانسون :

— هه هه ... می بینی؟.. ما با پنبه سر میبریم !!



\*\*\*\*\*  
 \* فسنجون و شبه وبا \*  
 \*\*\*\*\*

مبارزه فسنجون بر ضد وبا!



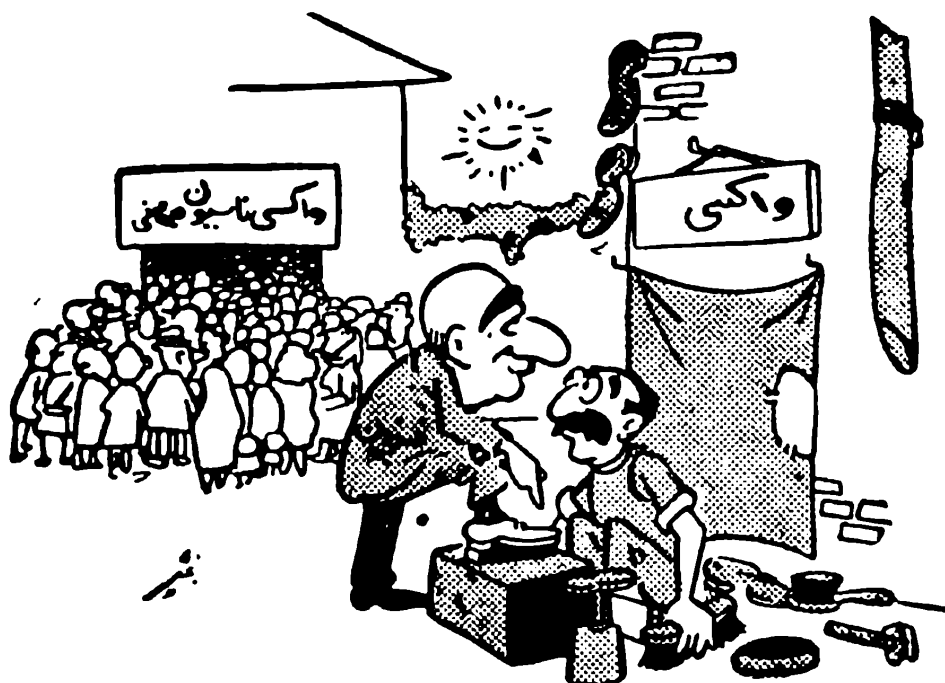
— چی داری میگوئی؟  
 — دارم مایه کویی میکنم!!

در دوره شبه وبا :

روزی فسنجون به پسرش گفت که استحمام با آب سرد  
 خیلی نافع است بشرط آنکه یکدقیقه قبل از دوش گرفتن  
 آب را کاملاً بجوشانی!



«واکسیناسیون همگانی در ۸۶ نقطه تهران شروع شد» - جراید



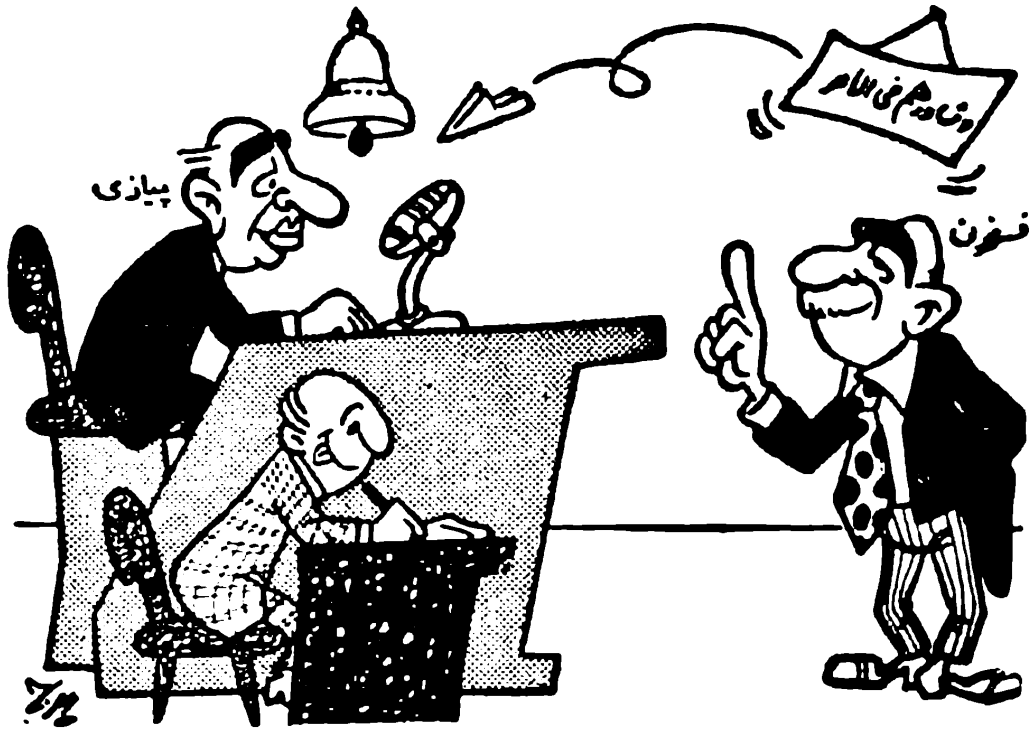
فسنجون به دواکسی»

- او نظرف که خیلی شلوغه ، تو مال مارو زودتر بزون بریم!!

### علاج واقعه!؟

فسنجون را دیدند که دستمالی بر سر بسته و دل آزرده  
بکنجی نشسته او را گفتند یا فسنجون مگر خدای نکرده ترا  
درد سر عارض گردیده که چنین کرده ای؟ گفت نه ، از آن  
ترسم که هنگامی سرم درد گیرد که دستمال دردسترس نباشد و  
من علاج واقعه قبل از وقوع کرده ام!





فسنجون به رئیس مجلس :

- قربان ساعت دوازده ظهره ، اجازه میدین  
برم کتابخونه چندلقمه مطالعه کنم و برگردم!؟

« ۶ هزار تن سنگ بفرانه صادر شد »

### صنایع سنگین

ازفسنجون پرسیدند چرا اینهمه سنگ بخارج  
صادر میشود ؟

جواب داد - بچند دلیل :

... اولش اینکه معلوم شود ما نه فقط صنایع

«سنگین!» در اختیار داریم بلکه آنها را بخارج هم صادر  
میکنیم !



## مصاحبه با فسنجون

نام كامل : جناب آقاى فسنجون ا	بدترين ساعات روز : تعطيل
تاريخ تولد : چند سال بعد از ميلاد ا	مجلس !
محل تولد : طشت مسى ا	بهترين ساعات روز : ساعت شمس الماره !
قد : شاخ شمشاد شكسته ا	فصل : فصل دوم كتاب چهل طوطى ا
رنگ پوست : معمولاً همرنگ مخالف سفيد ا	حرف : صحیح است احسنت ا
چشم : خمار	عدد : ۶۰۰۰ ا
پايه تحصيلات : ليسانسيه اكابر !	رنگ : سبزا سكناسى ا
زبان : نيم سانت ا	ورزش : جنبانندن سرا
بهترين فيلم : سه تفكدار !	آرزو : آرزوى سناتورى !
هنر پيشه : مجيد موسمى ا	درخت : عرعر ا
صفحه : صفحه دوم كتاب اكابر ا	پرنده : بوقلمون ا
قهرمان : هايبى بى !	حيوان : بره ا
نويسنده : نامه لويى دم پستخانه ا	دوره زندگى : دوره ۲۱ !
كتاب : كتاب اول دبستان ا	مشروب : آبدوخ خيار ا
شاعر : شاطر عباس مصائى ا	غذا : كباب دستوران مجلس ا
ترانه : لالائى ا	ميوه : سيب زمينى ا
بهترين وسيله مسافرت : چرخ اوس عباس !	ميدان : بهارستان ا
	شخصيتى كه ما يليلد بشويد : ناپلئون ا



## راه حل!

چند وقت پیش که یکی از مجلات مقاله نویسنده بنده خدائی را با اسم درجلی، چاپ کرده بود، در مجلس بحث از این شد، که این مقاله را خود طرف نوشته یا حسب المعمول و برایش نوشته اند!

دامنه بحث بالا گرفت و در همان گیرودار فسنجون هم وارد شد. موضوع را پرسید و وقتی ماجرا را برایش شرح دادند یکمربه مثل ترقه از جایش پرید و گفت:

- آقایون بیخود بحث نکنین!... راه حل اینکار پیش منه (۱) روزنامه ای را که این مقاله توش چاپ شده بدین، چون من باهاش همکلاس بودم خوب میتونم خطشو بشناسم!!

دع - مصطفوی مقدم:

### در منزل فسنجون

(از پشت تلفن): الو... جناب عالی

فسنجون: آقا عوضی گرفتی، اینجا منزل فسنجونه

نه جناب عالی!

دع - حسی نژاد:

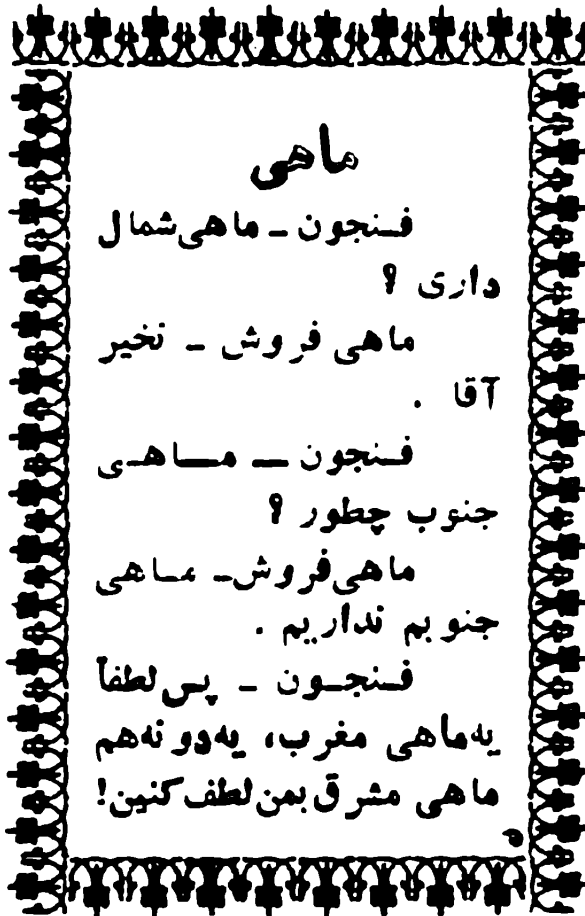
ساعت ساز به فسنجون: ساعتتون چه عیبی داره؟!

فسنجون: رقاصکش به ساز من نمیرقصه!!



## میخ

یکروز یکی از دوستان وارد منزل فسنجون شد و دید  
ایشان، میخی را «سروته» بدست گرفته و عرق ریزان مشغول  
کوبیدن آنست، یارو جلو می رود و می گوید :  
- داداش چرا میخ را سروته گرفته ای ؟  
فسنجون جواب میدهد :  
- حواست کجاست جان من ؟ من این میخ را درست  
گرفتم ، کارخونه میخ سازی اونو سروته ساخته !  
(عبرکش)





## میدانجیگری فسنجون

در یکی از جلسات مجلس بین دوتا از وکلا بگو  
مگو رخ داد که نزدیک بود کار بیخ پیدا کند، در این  
موقع فسنجون از ته سالن داد زد:  
- بابا «صحيح است؟، احسنت» بفرستین!!  
(علی جیقیل)

## در کنفرانس بین المجالس تهران



«مخالبین و موافقین جنگ ویتنام در کنفرانس  
بین المجالس تهران صف آرایی کردند:

نماینده خارجی (بالهجه فرنگی):

— شما با جنگ ویتنام هست موافق یا مخالف؟

فسنجون (بازبان خارجی):

— اگر جنگ ویتنام هست لایحه دولت، ماهست موافق!!





### ولیم کون

ندا اومد ز مجلس از فسنجون  
که شد از دست گاسا قلب من خون  
چرا پیدا نمیشه يك مسلعون ؟  
بگه از قول من «بابا ولم کون»  
(س - هزاره)

### تعیین نرخ

فسنجون گفت با خنده به شوربا  
ندانم حرفی از دیپلم بیلا  
یکی بشنید و گفتا : نرخ خوبی !  
معین کرده آقا توی «دعوا»  
(گمنام)

### تشابه

داگر دستم رسد بر چرخ گسردون  
از او پرسم که این چونت و آن چون  
یکی را میکنی چرچیل مرحوم  
یکی را میکنی مثل فسنجون !  
(شوخی)



صفحه خریدن فسنجون !  
بکروز فسنجون بیک منازه  
صفحه فروشی رفت تا چند صفحه  
جدید برای شب جشن تولد پسرش  
بخرد . صفحه فروش صورتی را  
پیش فسنجون گذاشت و گفت قربان  
این صورت اسامی صفحات روز  
است .

فسنجون صورت را نکاهی  
کرد و در حالیکه آنرا به صفحه  
فروش برمیگرداند گفت :

- آقا جان من گفتم مجلس  
ما ، در شب است ، لطفاً لیست  
صفحات شب تان را بیاورید !!  
« در - اکبریان »

### در بقالی

فسنجون - برنج « دمیاه »  
دارید ؟

بقال - میخواهید بخرید ؟  
فسنجون - نه ، میخواهم  
بینم گونی اش کجاست لباسم بهش  
مالیده نه سیاه بشه !



## آب رفتن بچه

از مولانا فسنجون که از اعظم مجلس زمان عصائیان بشمار میرفت پرسیدند طفل نوزاد را که بدنیامیآید چرا میثویند؟ گفت: برای آنکه بعداً آب نرود و کوتاه نشود !!

## آدرس عوضی

روزی مولانا فسنجون را دوستی در کوی عربها بشام دعوت نمود . چون بدان محلت برفت همگان را بدید که بزبان فارسی تکلم می کنند دیگر سراغ خانه دوست نگرفت و یکسر بخانه خویش باز آمد . پرسیدند چرا دعوت دوست اجابت ننمودی ؟ گفت : آن دوست مرا فریب داده و آدرس محله عجمها را در عوض محله عربها بر من قالب کرده بود !!

## جبران تأخیر

فسنجون را دیدند که عقر به ساعتش را چهل دقیقه عقب میکشد! گفتند : این کار چرا کنی ؟ گفت : میخواهم گناه دیر رسیدن به مجلس را بگردن ساعت بیاندازم تا هم مورد موآخذة استاد پیازی واقع نشوم ، وهم از بودجه مجلس ، یکی يك ساعت نو برای خود و همکارانم زنده کنم !



## عقل کل !

بچه فسنجون — بابا جون ،  
چرا به رادیو فوت میکنی .  
خود فسنجون — میخوام  
خاموش کنم بابا !  
«برشاخ هکته»

## فسنجون و تلویزیون

یکشب بچه فسنجون ، رفقاییش را به خانه آورد تا با هم تلویزیون تماشا کنند . ولی خود فسنجون زودتر از بچه‌ها با زیر شلواری پای تلویزیون نشسته بود و با آن درمیرفت و تندتند کانال‌ها را عوض می‌کرد . ۱۰ دقیقه ، نیمساعت ، یکساعت ، دوساعت گذشت ولی فسنجون ، همچنان مشغول انگولک کردن تلویزیون بود و هی از این کانال به آن کانال میرفت ، بچه فسنجون که حساسی کفرش درآمده بود از پدرش پرسید : بابا جون داری دنبال کدام کانال می‌گردی ؟ و فسنجون ، همانطور که سرگرم و رفتن با تلویزیون بود ، بالحن فیلسوفانه‌ای جواب داد :

— دارم دنبال کانال سوئز می‌گردم پسر !

«فرشته فرانه»



## درخانه فسنجون ۱

آشپز - قربان ناهار چی درست کنم؟

فسنجون - قربان و مرض!

- چی شده، قربان!

- دهه، باز گفت «قربان»! هر تیکه تو چند

ساله اینجائی، هنوز نمیدونی اسم من «فسنجونه»

و «قربان» نیست!!  
«برشاخ هست»

## دکتر نو و فسنجون

چند وقت پیش مردمی که برای گرفتن بلیت فیلم

«دکتر نو» در صف طولانی جلوی سینما ایستاده بودند

مردی را دیدند که آستین پیراهن خود را بالا زده و در صف

ایستاده است. مردم همه متعجب بودند و باهم درباره این

مرد بیج و بیج می کردند که چرا آستین خود را بالا زده،

تا اینکه یکی از دوستان آنمرد از راه رسید و گفت:

- به به، آقای فسنجون، سلام عرض می کنم، چه

چه عجب اینطرفها؟

و فسنجون در جواب با ناراحتی گفت: والله آمدهم

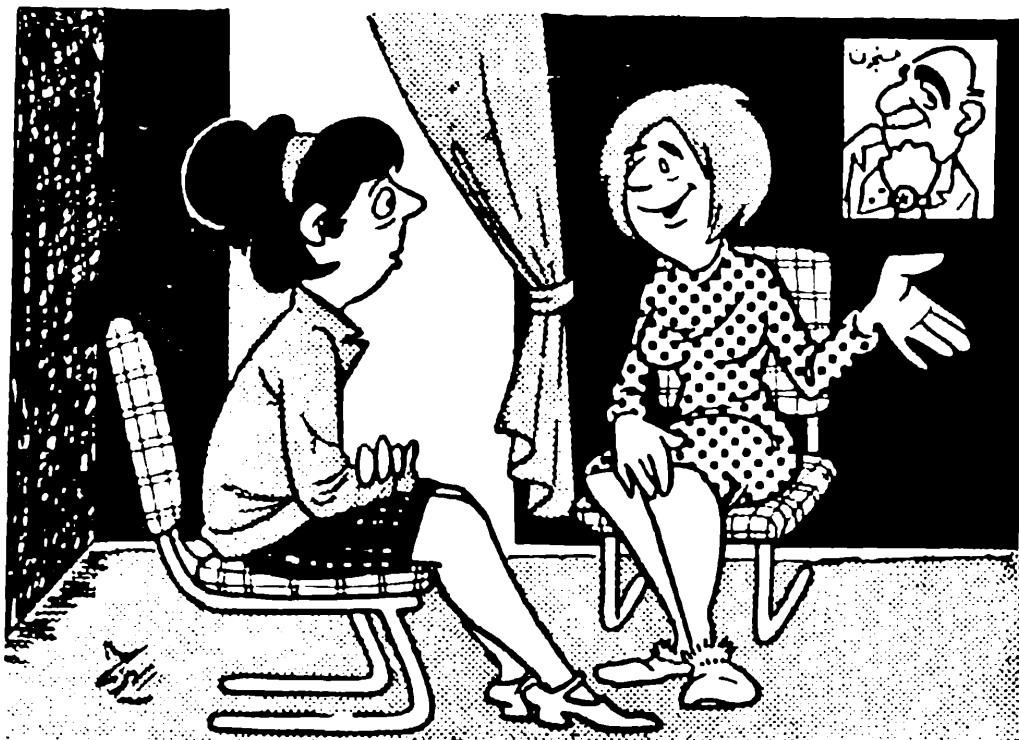
به آمپول بزنم ولی دو ساعته توی صف ایستادم هنوز

از دکتر نو خبری نیست و فکر می کنم بالاخره هم باید

برم پیش همین دکترهای کهنه!!

«چوچه گفت»





د بدستور مهندس ریاضی در کتابخانهٔ مجلس رستوران  
 تجهیزی ساخته شده که با اطعمه از وکلا پذیرائی میخورد،  
 زن فسنجون به دوستش :  
 - خواهر جون نمیدونی شوهرم چه علاقهای به مطالعه داره!!..  
 اغلب اوقاتش رو تو کتابخونهٔ مجلس میگذرونه !!

### آرایشگاه - ورود

یکروز فسنجون از آرایشگاه  
 برمیگشت ، دوستانش از او سؤال  
 کردند بکدام آرایشگاه رفته  
 بودی ؟ فسنجون با کمال سادگی  
 جواب داد :  
 - آرایشگاه «ورود»  
 «بستهٔ خندون»



## نور علی نور!

روزی فسنجون يك زنبور  
گرفته بود و داشت آنرا میانداخت  
توی چراغ کرد سوز خونهش!  
زنش از این کار تعجب کرد و  
پرسید: چیکار می کنی؟ .. مگه  
این حیوون بیچاره چه گناهی  
کرده که میخوای بسوزونیش؟  
فسنجون بادی در گلو انداخت  
و جواب داد؟

- نه بابا، به حیوون کاری  
ندارم! . یکنفر بمن گفته بود  
نور چراغ زنبوری، بیشتر از  
چراغ کرد سوزه، من هم يك زنبور  
گرفتم که بندازم تو چراغ  
کرد سوز، و اونو تبدیل به چراغ  
زنبوری، کنم نورش زیادتر بشه!  
» ۵ - معمارزاده

## مخترع نوروز

الفسنجون پرسیدند: عید نوروز را چه کسی اختراع کرد؟  
گفت: مردی بنام «نوروز» مخترع آن بوده است.





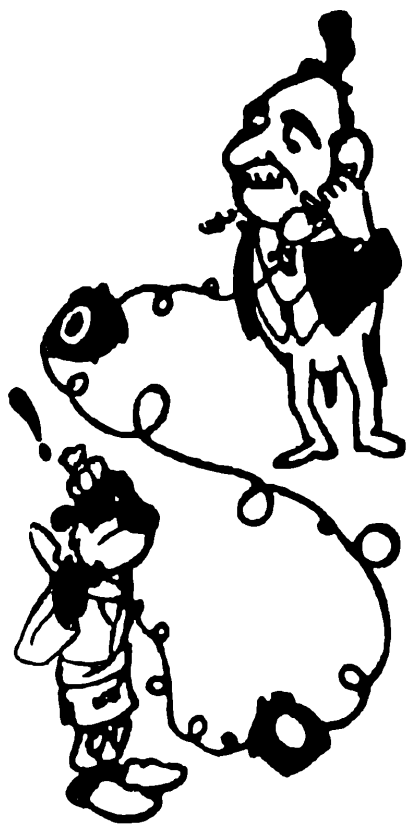
د يك كارخانه بررگ آلومينيوم سازی تاسيس ميشود. جرابيد



فسنجون - آقا يون چرا كلك ميرين لاء. شما قرار بود  
 واسه مون صنايع سنگين بيارين !!

**ذوب آهن**  
 فسجون را گفتند يرايگريصب ذوب آهن  
 كجا مناسبتر است! گفت: دكان آهنگري!





کاکا توفیق - الو،  
 بفرمائید چیکار دارید ا  
 فسنجون - میخواستم  
 بینم شماره تلفنتون چنده !

- پس من اینو واسه چی  
 خریدم ؟ .. آخه احمق جون ا قلا  
 میخواستی بالهاشو قیچی کنی که  
 تو این دوره وانفاس نپره !!  
 (مصادقخان)

## بنزین بالدار !

فسنجون اغلب کارهای خصوصی  
 خود را خودش در خانه انجام  
 میدهد. روزی میخواست لباسی  
 را بنزین بزند ، مستخدم خانه  
 را صدا زد و گفت :

- پسر آن شیشه بنزین را بیار.  
 مستخدم بعد از لحظه ای شیشه

را بدست آقا داد و رفت . فسنجون  
 وقتی خواست از بنزین استفاده  
 کند دید شیشه نه در دارد و نه  
 بنزین ا بنا بر این مستخدم را  
 صدا زد و گفت :

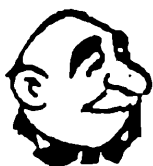
- پسر، این شیشه که بنزین  
 نداره ا

مستخدم گفت :

- آقا لابد در شیشه و از بوده

بنزین از توش پریده

فسنجون با عصبانیت بطرف  
 میزی که در کنار اطاق قرارداد است  
 رفت و قیچی بزرگی را که روی  
 آن بود برداشت و بشدت و با  
 و عصبانیت روی زمین کوبید و گفت :





«فیلم هفته»

فسنجون به بلیت فروش سینما :

— آجی ، آقای «دکتر جیواگو» چه ساعتی برای

طبابت می‌شینه ؟



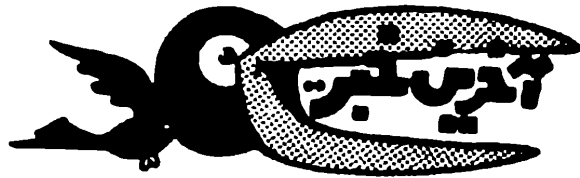
## برق .!

در جلسه‌ای که در وزارت آب و برق تشکیل شده بود  
عده‌ای از رجال دعوت داشتند تا پیرامون تقویت کارخانه  
های برق و روشنایی شهر تهران بحث کنند .

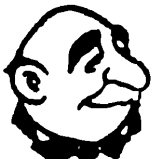
هریک از حاضران پیشنهادها و انتقادهای خود را  
ارائه میدادند تا اینکه نوبت به فسنجون رسید او در  
حالی که ژست يك منتقد را بخود گرفته بود گفت :

.. جداً مایه تأسف است که شما با اینهمه خرجی  
که می‌کنید هنوز نتوانسته‌اید چندتا چراغ راهنمایی سر  
چهارراهها را درست و حسابی روشن نگهدارید تا همیشه  
خدا دوتای از آنها خاموش نباشد !

( جوچه کتر )



آخرین خبر رسیده حاکی است که «فسنجون» در نامه شدید-  
اللعنی! که برای «یان اسمیت» نخست وزیر سفید پوست رودزیسا  
فرستاده از وی خواسته است که از تعصب خود درباره «سفیدوسياه»  
دست بردارد و بسایر مجلات مانند خواندنیها و روشنفکر و غیره  
هم توجهی نماید !



د ٧٠ شخصيت کشور ، پلیس مخفی شدند ، - حرابند



بدون شرح ا



## دفتر نسیه

روزی فسنجون برای خرید داخل مغازه ای می شود بمحض ورود تابلوی بزرگی را می بیند که روی آن نوشته شده «این مغازه دفتر نسیه ندارد» فسنجون فکری میکند و پس از لحظه ای مثل اینکه موضوع مهمی را کشف کرده باشد فوراً از مغازه خارج شده و نیم ساعت بعد در حالی که دفتر بزرگی در دستش خود نمایی می کرد ، باقیافه پروزمندانهای اجناس مورد نیاز خود را میخرد و موقع رفتن به صاحب مغازه می گوید پولش را باشه بدمیدم ، صاحب مغازه با صدای نخراشیده اش داد میزند آقا مگر تابلورا نخواندید ؟

فسنجون جواب میدهد :

– چرا تابلورا خواندم و بهمین دلیل هم بود که این دفتر بزرگ را برای شما خریده ام !

اراك : د م – صیامی :

## از هیچکدام

از شیخ فسنجون بن قابطه پرسیدند : گوجه فرنگی را  
از درخت می چینند یا از بوته ؟ گفت : از هیچکدام ، بلکه آنرا  
از فرنگ می آورند !



## سینما رفتن فسنجون !

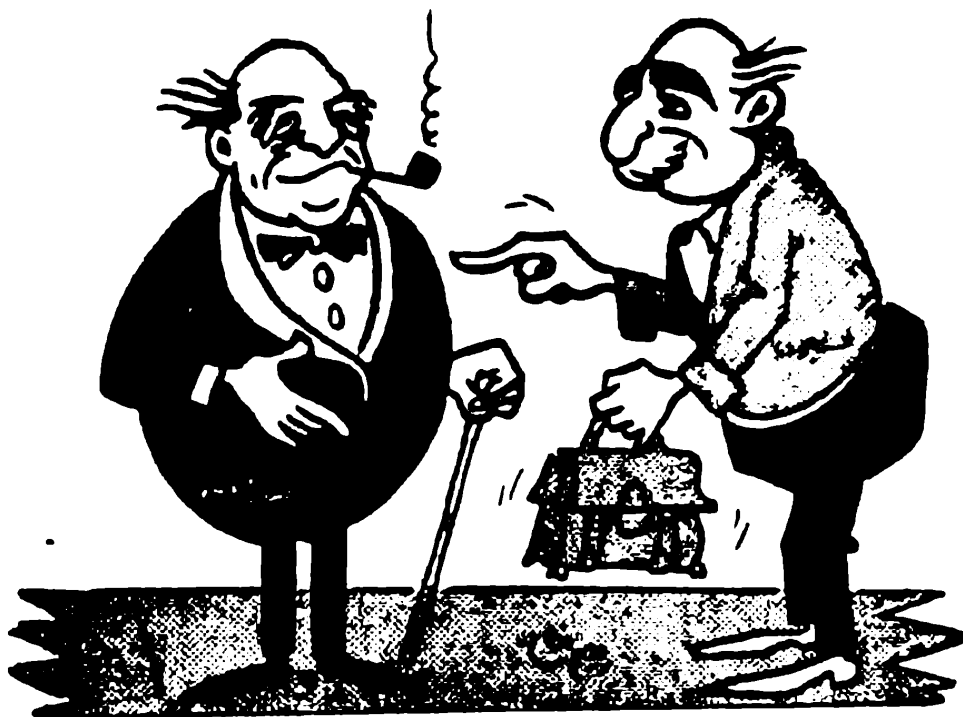
یکروز فسنجون هوس کرد در خیابانها برآه بیفتد و از گرفتاریهای مردم مطلع شود. همینطور که مشغول قدم زدن بود دید مردم دسته دسته میروند توی صفی می ایستند، اونیز بدنبال یکی از آنها رفت وتوی صف سینما ایستاد. بعد از یکساعت رسید دم گیشه و بتقلید از نفر جلویی يك ۵ تومانی گذاشت جلوی بلیت. فروش، اوهم يك بلیت و بقیه پولش را باو داد وبالاخره فسنجون وارد سالن «انتظار» شد، آنجا هم یکساعتی نشست تا اینکه در ورودی سالن سینما هم باز شد و مردم وارد سالن شدند اما فسنجون بدنبال تماشاچیان سانس قبلی راه افتاد و بازا در خروجی از سینما خارج شد .

«سگوش خر سگوش»

## اهل تحقیق

از فسنجون پرسیدند : فیل بزرگتر  
است یا پشه؟ گفت : بدرستی که من اهل  
تحقیقم ، تا چیزی را به چشم نبینم  
دوباره آن قضاوت نخواهم کرد !





صدر اعظم به فسنجون :

- خوب انشاالله که تعطیلات تابستان خوش گذشته.. راستی  
هیچ یاد ما هم بودی ؟  
فسنجون - اختیار دارین قربان، ما هر کجا باشیم (صحیح  
است احسن گوی) شما ایم!!

## فکر بکر

فسنجون به متصدی ترازوی امتحان

وزن!

- آقا بقیه یکقر و نو بدده.

ترازودار - آقادهشی خردندارم.

فسنجون - پس بجای دهشاهی یکمربه

ع - ظهوری

دیگه منوبکش ا





ما بنده آهريكار كنفرانس بين المجالس گفت تا تجاوز  
در ويتنام وجود دارد، آهريكار در ويتنام ميمانده



فسنجون:

- پس تا تجاوز در ويتنام وجود دارد، ماهم تو مجلس ميمونيم!!

## جمع پسته!

از جناب فسنجون كه در مجلس مشغول خوردن پسته بود

پرسيدند:

- جمع پسته چيه؟

فكري كرد و گفت:

- پستان!!



## نامه خورش فسنجون به گاگا

### جناب آقای گاگا توفیق

بطوریکه ملاحظه شده مدت زیادی است در روزنامه خود مطالبی راجع به اینجانب «فسنجون» می نویسی و کارهایی را بمن نسبت میدهی که موجب دلخوری و ناراحتی من و اهل بیتم؛ (رب انار و مغز گردو) میشود. از این گذشته رقیب‌های اینجانب نیز مرتب متلک‌های شمارا بین مردم پخش می‌کنند و سر بسرم می‌گذارند، مثلاً همین چند روز پیش «قوره سبزی» که يك کینه قدیمی با من و خانواده من دارد در محفلی، یکی از متلک‌های شمارا بازگو میکرد، بطوریکه تمام گوشت‌هایم سرخ شد!! و با شنیدن این حرف تازه بیادم آمد که چهارماه پیش نیز «کدومسما» متلکی بمن پرانده بود!

البته من هر جا صحبت میشود میگویم که منظور شما از «فسنجون» من نیستم، ولی در ته دلم میگویم: «نکند که شما این حرف‌ها را بمن میزنید»، علیهذا از جناب عالی، که خودتان هم در سیاهی دست کمی از بنده ندارید، خواهش میکنم از متلک‌های خود قدری کم بکنید تا ما این آخر عمری، بدون ناراحتی از گلوی مردم پائین برویم!

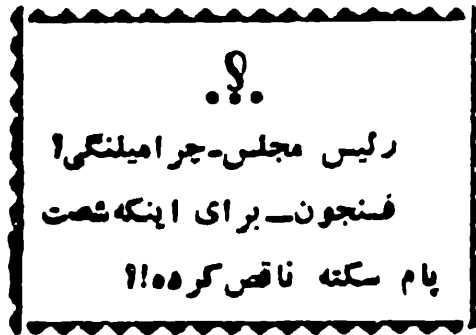
قبلا از شما تشکر میکنم  
«خورش فسنجون»



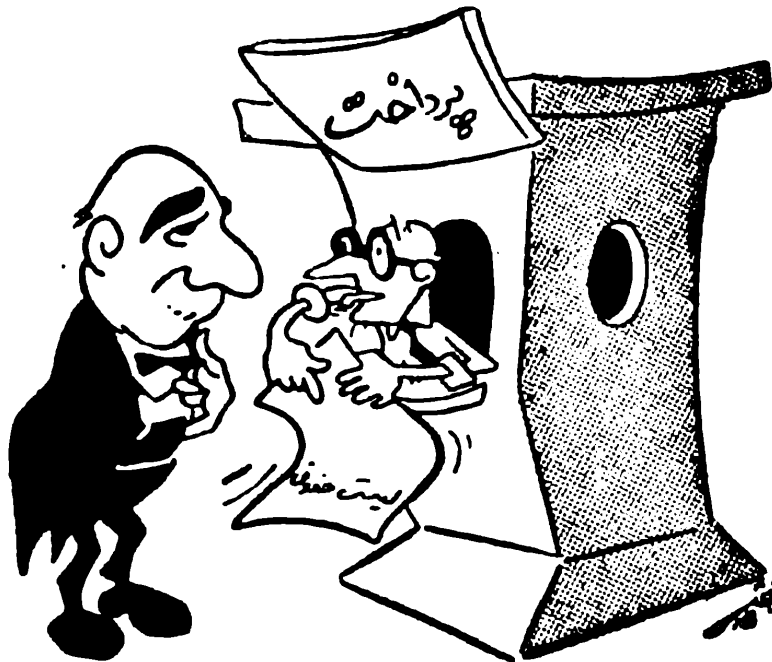
## کمال همنشین!

فسنجون به ساعت ساز- اوستا جون ، نمیدونم این ساعت  
من چه مرگش که هر وقت به دستم می بندم و وارد مجلس میشم فوری  
می خوابه!؟

«چو جه کفر،



« در اصفهان از یول برینر مرتباً امضاء می گرفتند»- جراید



سندوقدار مجلس- قربان اینجارو امضاء کنین.  
فسنجون- مگه من یول براینر که از من امضاء میخوای!؟..



## کار عاقلانه؟

در يك مجلس مهمانی یکی از دوستان فسنجون از ایشان میپرسد: اگر یكروز شما در خیابون يك چمدان كه در آن يكمیلیون تومان پول است پیدا كنید چكار میکنید؟ فسنجون در حالیکه بادی بگلو انداخته بود جواب

میدهد:

- اگر مال آدم فقیری باشد فوراً میبرم بهش پس  
میدهم!!

در - اکبریان،

## خواب سبک

مهندس پیازی - آقا جان مگر چند بار باید من زنگ بزنم

تا شما از خواب ناز بیدار بشین؟

فسنجون - آقا اتفاقاً خواب من زیاد سنگین نیست ،

تقریباً سه بار که زنگ بزنم بیدار میشم!!

مهندس پیازی - بابا خدا پدرتو بیمارزه، الان من شش دفته

زنگ زدم تا تو بیدار شدی!

فسنجون - اختیار دارید قربان، من وسط زنگها یکدفعه

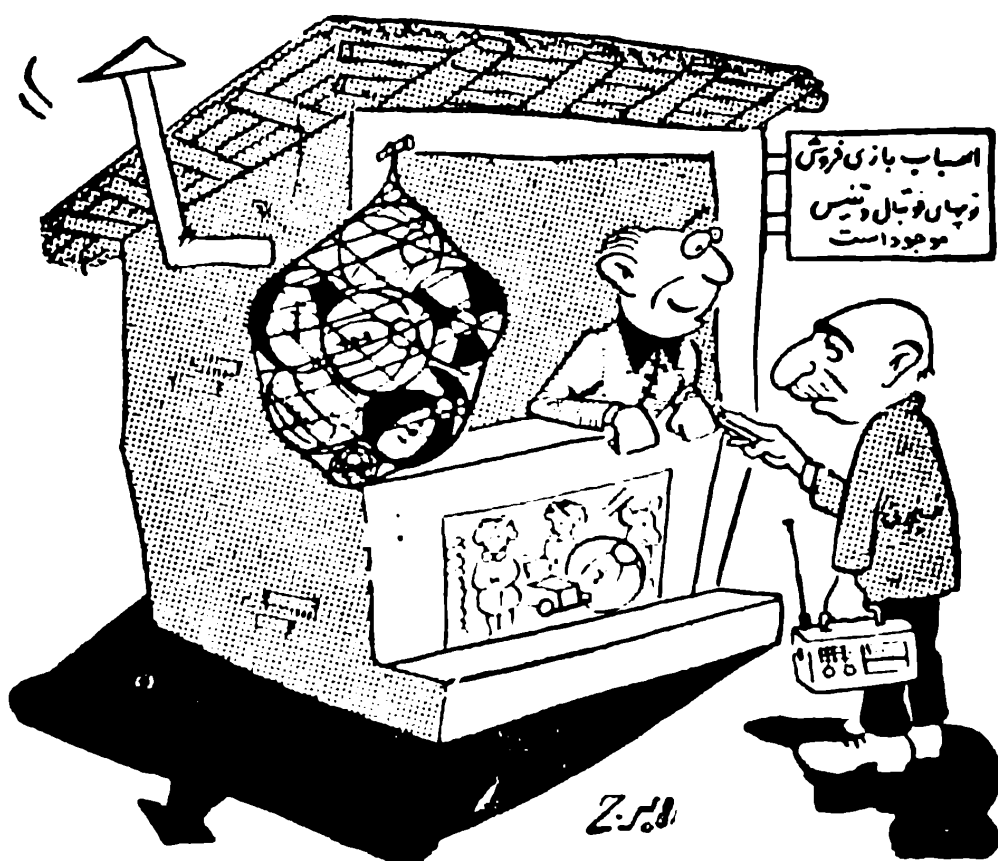
بیدار شدم و دوباره خوابیدم!!

دانه،



## نان بجای فسنجان

کدائی بدرخانه فسنجون برفت ودق الباب کرد: از  
اندرون خانه جواب آمد که «فسنجون خانه نیست» سائل گفت:  
شما قرص نانی بمن دهید فسنجون پیشکشان؟!



فسنجون به صاحب منازه توپ فروشی - آقا، توپ افطار دارین؟! ..





د عده‌ای از وکلا ز کام شدند - - - - - جراید

« کار بی نتیجه »

فسنجون به پسرش - - - - - تو میخوای چیکاره بشی؟

- - - - - میخوام وکیل بشم!

- - - - - تو که این خیالو داشتی چرا چند سال عمر

خودتو تلف کردی و بمدرسه رفتی؟

« سیدنا »



## تنها عیب !

چندی پیش فسنجون برای  
اجاره طبقه سوم ساختمانی  
مراجعه کرد و پس از بازدید  
اطاقها و کلیه لوازم مورد نیاز  
ظاهراً خانه را پسندید ولی در  
فکر عمیقی فرو رفته بود و مرتباً  
سر خود را تکان میداد و لب‌گزه  
میرفت !

دلایلی که همراه ایشان بود  
وقتی دید آقا در فکر فرو رفته  
نظر قهرمان هوش را راجع به  
ساختمان خواست ، فسنجون با  
حالتی متأثر در جواب گفت: با  
وجودیکه ساختمان در طبقه سوم  
است چون دارای تمام وسائل  
میباشد مورد پسند واقع شده ولی  
يك عيب بزرگ دارد و آن اینست  
که گاراژ ندارد !



## اظهار فضل

«فسنجون» در کتابی خواننده بود که کشور پرتقال دارای هشت میلیون جمعیت است . اتفاقاً عصر همان روز به ضیافتی دعوت شد و روی میز پذیرایی مقداری پرتقال بود .

مدعوین هر يك شروع به صحبت درباره محسنات پرتقال کردند: یکی گفت سرشار از ویتامین C است ، یکی از عطر آن تعریف کرد ، یکی گفت سرشار از انرژی است ، و بالاخره فسنجون هم برای آنکه خودش را داخل صحبت کرده باشد گفت :

- علاوه بر همه اینها که گفتید پرتقال سرشار از جمعیت است !؟

«صادق»





## طرح فسنجون

بقرار اطلاع از روزی که اعلام شد که رادیو آکتیو  
هوای ایران افزایش یافته است جناب آقای « فسنجون »  
نماینده مجلس سرگرم تهیه طرحی شدند تا بموجب آن  
دولت موظف باشد بهر يك از افراد بی رادیو يك دستگاه  
« رادیو آکتیو » مجانی بدهد !

## فسنجون تراز فسنجون ا

فسنجون را گفتند از خود فسنجون ترهم دیده‌ای ؟  
گفت - آری .  
گفتند - کجا ؟  
گفت در آینه ا

## سواد فسنجون

فسنجون با نشاط و وجد بسیار  
چنین میگفت با یاران به تالار  
که بعد از يك دوسالی درس خواندن  
گرفتم یاد آخر « آب ، نان ، بار »  
« ك - ل »





مشری کاج ژانویه - این کاج هارو از کجا میارین؟  
 فسنجون - از باغ بهارستون !

### کعبه آرزو

حاجی فسنجون را دیدند که در روز عید قربان  
 صورت بر آستان بهارستان مالد و بر خویشتن بالد که اگر  
 از زیارت کعبه دور و از دیدار خانه خدامه جورم هر آینه بکعبه  
 آرزو واصل و شش هزار تومان حقوقم حاصل است ۱



### طبابت جدید

فسنجون را دیدند که یک شیشه «شیر» را بایک «خشت» در کاسه ریخته و با قاشق از آن شیر همی خورد. گفتند: این دیگر چه کاری است! گفت: دستور طبیب بکار همی بندم که گفته است باید «شیرخشت» خورم!

(وفا جنگلی)

### نام خانوادگی

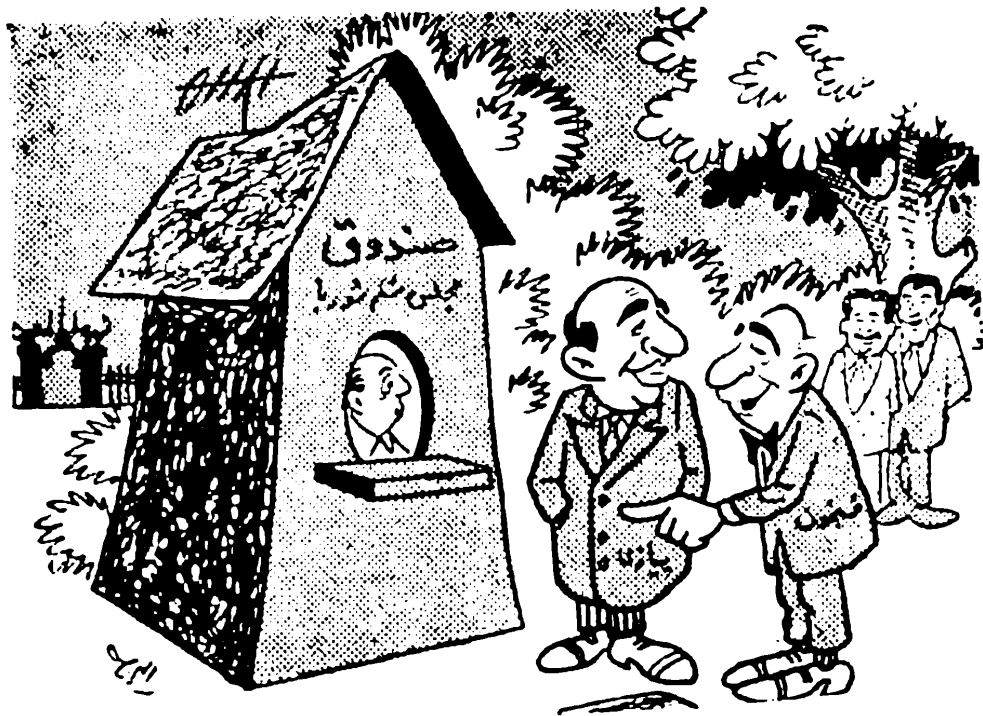
فسنجون و آقا زاده تازه از یک مجلس روضه خوانی بیرون آمده بودند و بطرف خانه می رفتند .  
پس فسنجون که تحت تأثیر صحبت‌های واعظ قرار گرفته بود ضمن سؤال‌های مختلفی که از پدرش می‌کرد گفت :

- راستی بابا ، این آقا که روی منبر بود چرا از پیغمبرها فقط اسمشانرا میگفت و از نام خانوادگی شان اسمی نمیبرد مثلا میگفت حضرت عیسی (ع) ... حضرت موسی (ع) حضرت نوح (ع) حضرت داوود (ع)؟  
فسنجون سرش را بعنوان تأسف از کم هوشی آقا- زاده جنباند و گفت :

- سؤال باین سادگی که پرسیدن نداره پسرم ... اسم خانوادگی همه پیغمبرها قر بونشون برم «علیه السلام» دیکه ...! مثل حضرت عیسی علیه السلام ، حضرت موسی علیه السلام ، حضرت نوح علیه السلام ، حضرت داوود علیه السلام ...!



د ارزش ریال بالارفت، - کیهان



فسنجون به رئیس مجلس : آقا دستور بدین از این برج  
عوض شش هزار تومن، شش هزار ریال بهمون بدن !

### اشتباه

فسنجون ضمن احوالپرسی از  
خانم پرسید حال مادر تان چطور  
است و بعد بلافاصله بیاد آورد که  
مادر او ده سال قبل مرده است بهمین  
جهت برای اصلاح حرف خود  
گفت :

- منظورم اینستکه مادر تان  
هنوز هم در همان قبرستان است؟  
د د - طرفی،



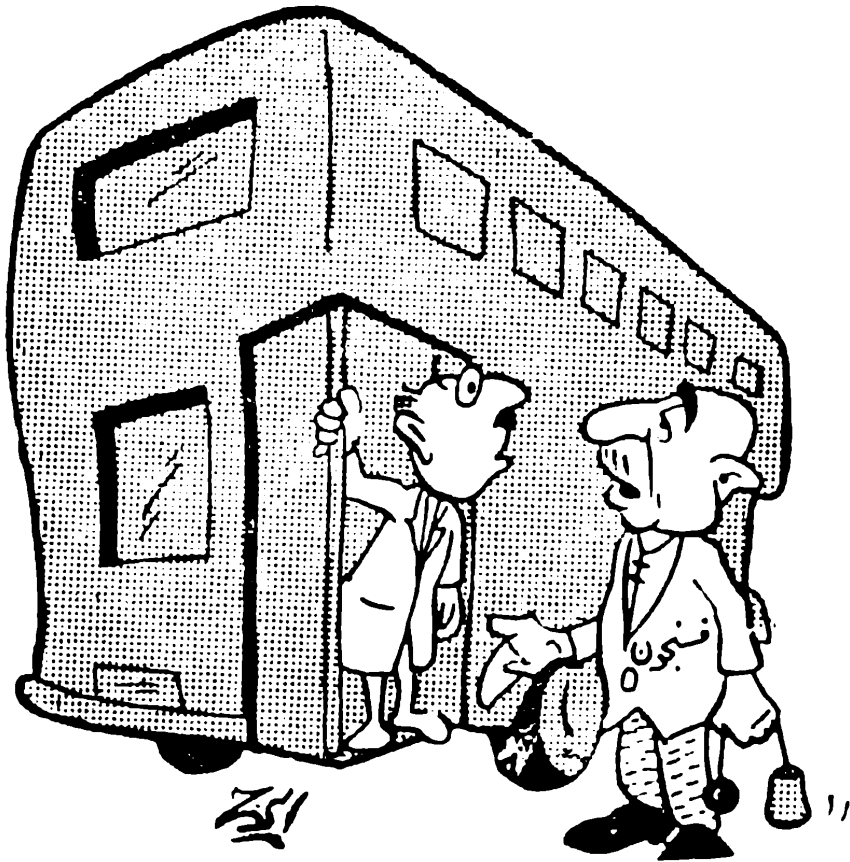
## علاج واقعه!؟

فسنجون را دیدند که دستمالی بر سر  
بسته و دل آزرده بکنجی نشسته او را گفتند  
یا فسنجون مگر خدای نکرده ترا درد سر  
عارض گردیده که چنین کرده ای؟ گفت نه،  
از آن ترسم که هنگامی سرم درد گیرد که  
دستمال در دسترس نباشد و من علاج واقعه  
قبل از وقوع کرده ام!

### در اتوبوس دو طبقه :

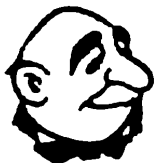
پارکابی - ... فروردین .  
فسنجون - (در حالیکه تقویم  
بغلی اش را بدقت نگاه میکند) نه  
آقا جان اشتباه میکنی «شهریور»  
ماه است .





فسنجون به پارکابی - آقا ایستگاه «خط میخی» آجاس !!

تنها کوه تحصیل کرده و با سواد در ایران «سواد  
 کوه» میباشد !  
 «از کلمات قصار فسنجون»





در باغ وحش :  
 فسنجون - من همه جورماری دیده بودم  
 غیر از اینجوری!

## عجله فسنجون

«فسنجون، رادیدند که در داخل قطار اهواز  
 بتندی قدم برمیداشت و راه میرفت . گفتند: با این  
 عجله بکجا میروی ؟  
 گفت: چون مراکار فوری در اهواز است از آن  
 پیاده در ترن راه میروم که مسافت طی شده قطار  
 را با راه رفتن خود رو بهم بگذارم و زودتر از  
 دیگران بمقصد برسم !



## پیشنهاد فسنجون

هفته پیش فسنجون توی  
مجاس داشت روزنامه میخواند  
دید نوشته وپس از پایان مراحل  
احداث اولین کارخانه ذوب  
آهن، دومین کارخانه ذوب آهن  
در ایران تأسیس میشود،

فسنجون که از خواندن  
این خبر خیلی خوشحال شده بود  
بلافاصله از جای بلند شد و به  
مهندس پیازی گفت :

- ... قربان برای اینکه همه  
مارو يك کشور پیشرفته حساب  
کنن پیشنهاد میکنم که ما اول  
کارخونه دومی ذوب آهن رو  
بسازیم !..

## طریقه مدرن دفع خاکشیر!

بچه فسنجون از مدرسه برگشته بود . وقتی وارد حیاط شد  
دید باباش يك پیاله دستش گرفته و ممت ممت ارزن توی حوض  
میریزد . جلورفت و با تعجب پرسید :

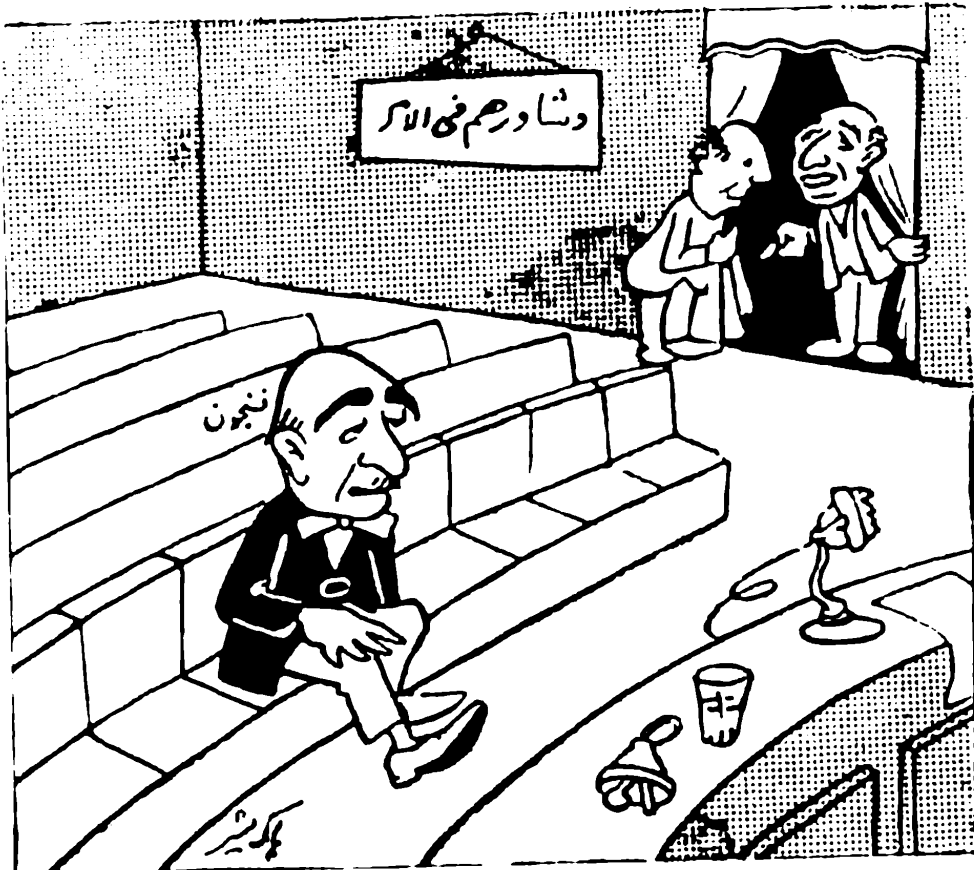
- بابا جون چرا ارزن توی حوض میریزین ؟

- معلومه پسر ! ... ارزنها رو میریزیم که خاکشیرها بیان

بخورن بیخ گلوشون گیر کنه خفه بشن !!







رئیس - چرا بیدارش نمیکنی بره خونه خون؟! مگه نمیدونی  
 جلسه تعطیل شده؟  
 مستخدم - چرا قربان، خودشو بیدار کردم ، ولی حالا پاش  
 خواب رفته!؟

این نشد اون !  
 فنجون به عطار :  
 آقايك مهر اسفند بده  
 ميخوام :وه كنم .  
 عطار: اسفند نداريم .  
 فنجون: خب پس يك مهر  
 بهمن بده !



## گوسفند قربانی

از فسنجون پرسیدند:

- چرا در روز عید قربان گوسفند نمی کشی ؟

جواب داد :

- برای اینکه شنیده‌ام هر کی در این روز

گوسفند بکشد ، در روز قیامت او را سوار همان

گوسفند می کنند ، که از روی پل صراط بگذرد ،

و من از آن میترسم که اگر روز پنجاه هزار سال

سوار آن بشوم و از روی پل بگذرم ، گوسفند

سنگینی بکند و پل صراط خراب شود .

## میوه ؟

تعریف میکنند که چند سال پیش فسنجون

برای تماشای یک نمایشگاه بزرگ گل رفته بود .

در هر قسمت مدیر نمایشگاه دره ورد گل و

میوه اش توضیحات لازم را میداد تا آنکه بیک

بوته بزرگ توتون رسیدند . مدیر نمایشگاه

طبق معمول توضیحاتی راجع به عطر و لطافت

برگ توتون داد . در همین موقع فسنجون

بعنوان تفکر و تعمق ا سری جنباند و گفت :

- صحیح است که این توتون توتون خوبه ،

ولی نفر موید سبگار هاش کی میرسد! ...!

«آلمان : خسرو ضیاء»



## نوعدوستی!

یکی از همشهریهای فسنجون میگفت :

یکروز صبح زود بمنزل فسنجون رفتم و با هم از منزل بیرون آمدیم که دنبال کار مورد نظر برویم با اینکه يك باجه بلیت فروشی درست جلوی در منزل فسنجون بود او بدو بدو بطرف خیابان رفت و از باجه بلیت فروشی يك ایستگاه آنطرف تر ۲ عدد بلیت اتوبوس خرید و هن هن کنان برگشت که سوار اتوبوس بشویم.

منکه حاج و واج مانده بودم کمی خودم را جمع وجور کردم و پرسیدم .

- داداش : خدای نکرده مگه سیمات قاطی شده ؟ بلیت فروش باین نزدیکی را اول میکنی میروی اونور خیابان از بلیت فروشی که ۲۰۰-۳۰۰ متر دورتره بلیت میخری!؟

فسنجون با لحنی که سعی میکرد قانع کننده باشد گفت:

- رفیق ، تو که از درد دل بندگان خدا خبر نداری !.. اون بیچاره ۶-۷ نفر نونخورداره - من همیشه چار تا قدم میرم پالین تر بلیت اتوبوس مواز اون میخرم که صنارسه‌شی بیشتر گیرش بیاد و چرخ زندگیشو بچرخونه!!

د ادلی ا،



« سفینه شوروی روی ماه نشت » - چرا بد

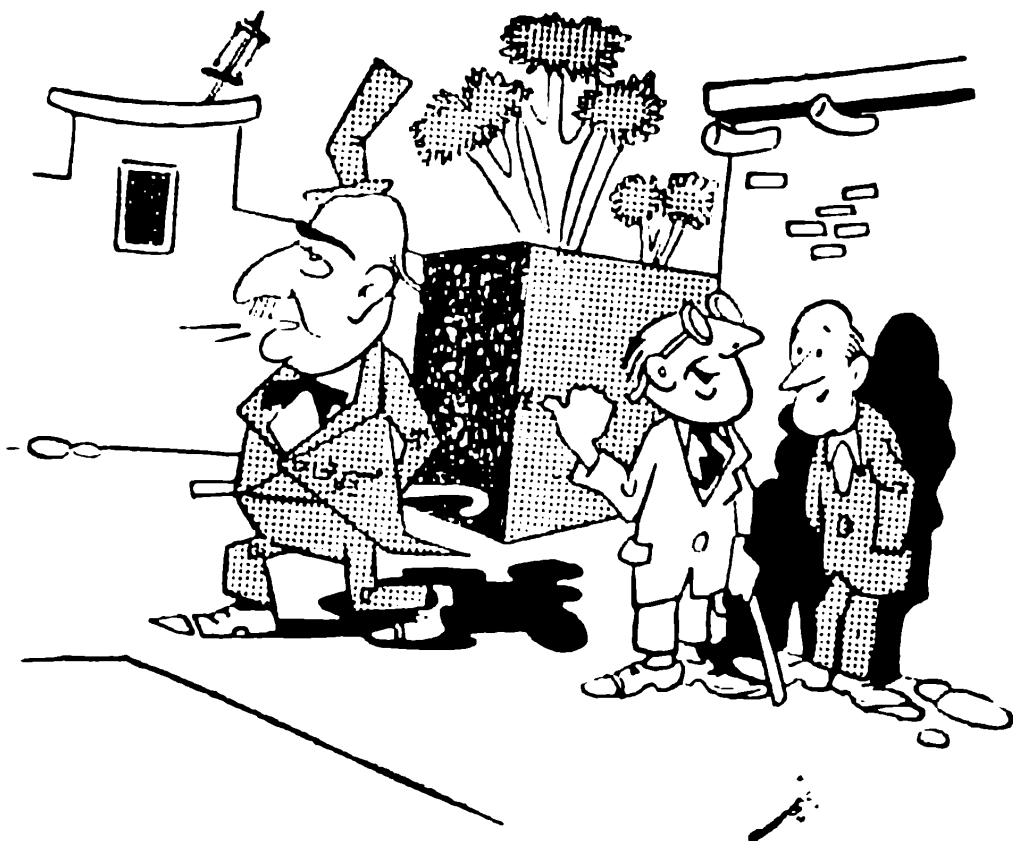


فسنجون - باباجون ، حالا دیگه سفینه روسهارو  
خوب میتونی ببینی !..



موش در پاکت !  
 در جلسه‌ای که اخیراً با  
 حضور عده‌ای از رجال و منجمه  
 آقای فسنجون تشکیل شده بود  
 وزیر پست و تلگراف و تلفن در  
 باره‌اشغال ریختن مردم در صندوق  
 های پست صحبت میکرد و در ضمن  
 صحبت گفت مردم گاهی موش مرده  
 هم در صندوقهای پست میاندازند .  
 یکی از حاضران میان حرف  
 آقای وزیر دوید و معترضانه گفت:  
 - آخه قربان این صندوقها  
 مال پاکت است موش که از شکاف  
 صندوقهای پست تو نمیرود !...  
 چطور مردم آنرا توی صندوق  
 میاندازند ؟  
 در اینموقع فسنجون از میان  
 جمعیت برخاست و در حالی که  
 بادی در غیب انداخته بود خطاب  
 باو گفت :  
 - آخه آدم بیهوش !... این  
 که کاری نداره : موشو میذارن  
 توی پاکت میاندازن تو صندوق !!





اولی - این بابا چرا تو خیا بون «صاحب است» احضرت «دکتر» ؟  
دومی - چون توی مجلس نرسیده بگه حالا اداره «قضا» شو بجا میآره !!

### تاگور ...

یکروز از فنجون پرسیدند از «تاگور» شاعر و نویسنده  
هندی که برنده جایزه نوبل هم شده چیزی میدانی ؟  
گفت : آره ، یک خط شعر ازش بلدم .  
گفتند : بخوان بیمنیم .  
گفت : زگهواره «تاگور» دانش بجوی !!

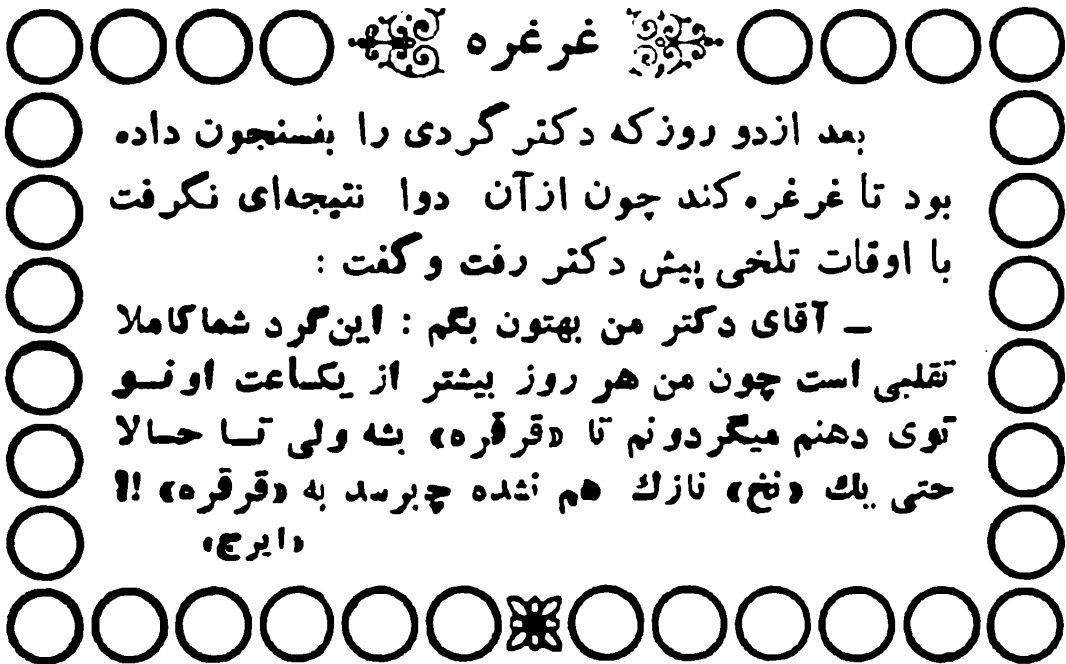


## سؤال علمی!

یکروز فسنجون بعنوان تماشاچی در برنامه درزهای دانش رادیول شرکت کرده و بین تماشاچیان نشسته بود ، بعد از نطق دانشمند ارجمند ، چند تا از تماشاچی ها پشت میکروفن رفتند و سؤال ایشان را کردند و جواب گرفتند و سر جایشان نشستند ، در اینموقع فسنجون که ساعتش را همراه نیاورده بود پای میکروفن رفت و پرسید :

- جناب استاد ... لطفاً بفرمائید ساعت چنده..

• بادمجون ،



بعد از دو روز که دکتر گردی را بفسنجون داده بود تا غرغره کند چون از آن دوا نتیجه‌ای نگرفت با اوقات تلخی پیش دکتر رفت و گفت :

- آقای دکتر من بهتون بگم : این گرد شما کاملاً تقلبی است چون من هر روز بیشتر از یکساعت اونو توی دهنم میگردونم تا «قرقره» بشه ولی تا حالا حتی يك «نخ» نازك هم نشده چه برسد به «قرقره» !!

«ایرج»



## امتحان

پر فسنجون - بابا جون! تو روزها میری مجلس  
چیکار میکنی؟  
فسنجون - هیچی! ... میریم اونجا می‌شینیم مائل  
مملکتی رو حل میکنیم!  
- آره راست میگی بیا این مسئله حساب منو حل کن  
به بینم چند مرده حلاجی؟!

عطار شاهپور

دعینکهای بازار آمده که نوبی جنم  
می گذارند،



بدون شرح!





## معماری فسنجون ؟!

یکی از مدارس نو ساز دعوتی از فسنجون بعمل  
میاورد که بآنجا رفته و مدرسه را افتتاح کند .  
خداوند هوش پس از کنجکاوی و بررسی کامل در  
وضع ساختمان میگوید :

- بنظر من این ساختمان فقط يك نقص دارد و آن این  
است که زیر زمین این ساختمان آفتاب گیر نیست ، اگر معمار این  
مدرسه زیر زمین را در طبقه فوقانی میساخت این نقص به  
کلی برطرف میشد !!

## راه حل مناسب با عصر ماشین ؟!

فسنجون برای تماشای یکی از بینگامهای جوجه کشی رفته  
بود . مسئول بینگاه ، ماشینهای جوجه کشی را به فسنجون نشان  
میداد و میگفت : تخم مرغ را در این ماشینها مدت بیست روز در  
حرارت ۴۰ درجه نگاه میداریم تا تبدیل به جوجه شوند .  
فسنجون سری تکان داد و گفت :

- ولی این بی عقلی است که در عصر ماشین کارهای ما اینقدر  
کند پیش برود ، آیا بهتر نیست بجای اینکه بیست روز تمام این  
تخمها را ۴۰ درجه گرم کنید يك روزه ۸۰۰ درجه آنها را حرارت  
بدهید و خودتان را اینقدر مطمئن نکنید !؟ ..  
« در قلوب »



... از اینراه نشد از اون راه !

... يك روز فسنجون را دیدند که ماهوت پاك کن بدست گرفته وسایه اش داروی زمین پاك میکند. وقتی علت این کار را سؤال کردند جواب داد که پشت کتم خاکی شده و چون دستم با آنجا نمیرسد سایه اش را که دستم میرسد ماهوت پاك کن میکشم که تمیز شود !

«موش مرده»

«نخست وزیر بیمار و بستری شد.»



کاکا - رفیق این مارهارو کجا میبری ..؟

فسنجون - شنیده ام نخست وزیر بیمار است ، میبرم واسه اون !



## فسنجون در عکاسی !

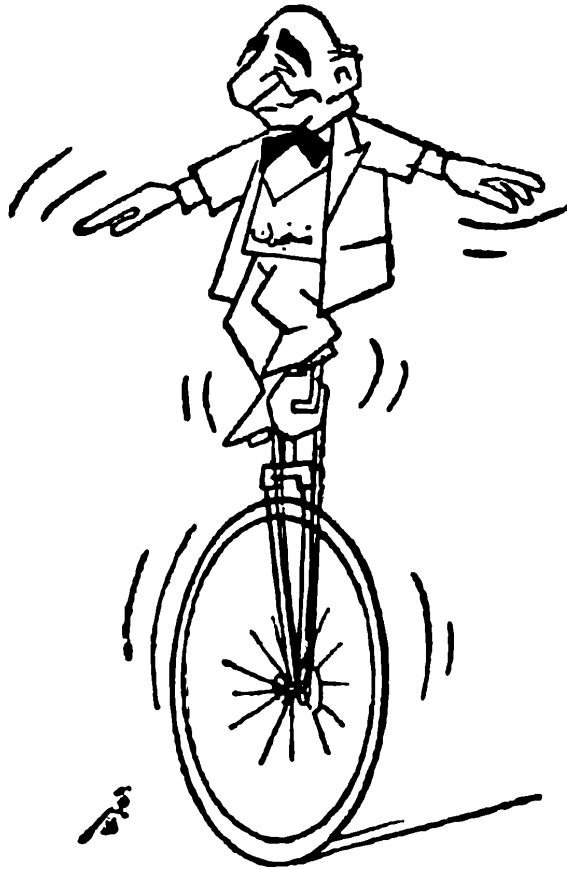
فسنجون را در سرچهارراهی ایستاده دیدند پرسیدند  
اینجا چه میکنی ؟  
گفت شنیده‌ام که چراغهای جدید راهنمایی در هراتانیه  
یک عکس میگیرد ، شش ساعت است برای گرفتن عکس  
۴ × ۶ ایستاده‌ام هنوز عکس حاضر نشده !



رئیس به فسنجون - صد مرتبه بهت گفتم وقتی من  
عطه میکنم نمیخواه «صحیح است ، احسن» بگی !!



«دوچرخه سواری در لهران ممنوع میشود»



بدون شرح!

## ترك عادت

معلم به پسر فسنجون - مگه صد دفعه نگفتم جلوی «جواب  
های درست» رو با علامه ضربدر (X) مشخص کنین، پس  
چرا جلوی اونا نوشتی «صحیح است - احسنت»؟! ..  
پسر فسنجون - آخه آقا بابام گفت اینجوری بنویس، اونم  
خط خودمه؟! (باقرخان)



## صبح که هوا روشن شد

ساعت ده شب وقتی فسنجون با خانمش از مهمانی بر می‌گشتند وسط راه يك کیلوم «یخ» خریدند. اما موقعیکه بکوچه تاریک خودشان رسیدند «یخ» از دست فسنجون لیز خورد و به زمین افتاد و گوشه‌ای پنهان شد.

هرچه زن و شوهر در تاریکی عقب یخ گشتند نتوانستند آنرا پیدا کنند عاقبت فسنجون که حوصله‌اش سر رفته بود بخانمش گفت:  
- عزیزم نمیخواه خودتو اینتده خسته کنی، من فردا صبح که هوا روشن شد میام و هرطور شده پیدایش می‌کنم!!

(در - ۱)

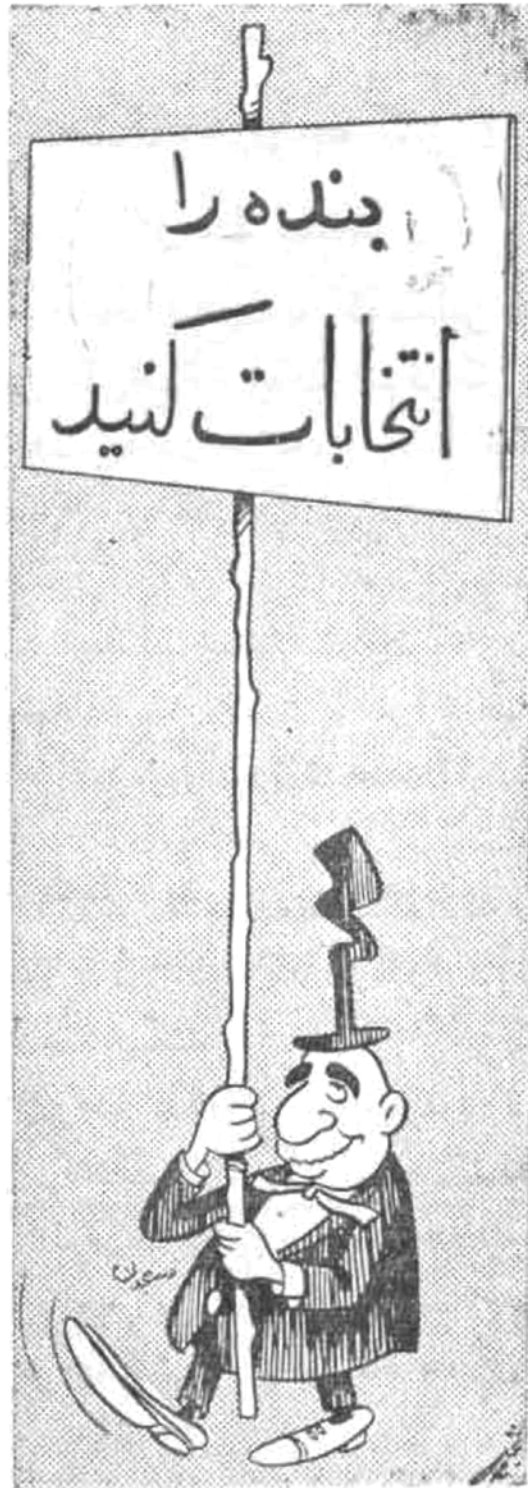
## آجان پست

یکشب فسنجون هنگام عبور از خیابان شخصی را می بیند که با سرو وضع خون‌آلود فریاد میزند آجان پست، آجان پست!..  
فسنجون فوراً او را سوار ماشین شخصی خود کرده پس از مدتی رانندگی و معطلی، مقابل «اداره پست» پیاده‌اش میکند و در حالیکه از کمک خود نسبت بآن مرد احساس غرور میکند میگوید:

- آخه آدم حسابی پاسبان پست چهطور از اونجا می توئمت صدات رو بشنوه؟!.. حالا اینجا بعضی اینکه يك دفعه صداش کنی فوراً خواهد آمد!!

(جارو)





اختراع

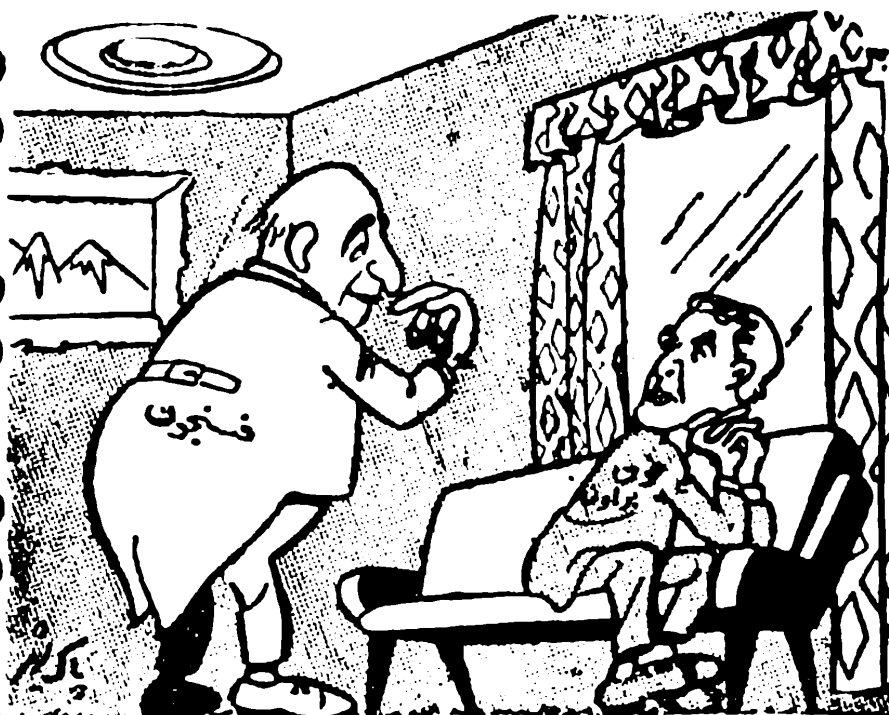
## دستگاه «جوجه کشی»

توسط فسنجون

فسنجون شنیده بود که ماشین جوجه کشی یکی از اختراعات مهم فرنگیهاست و لذا در صدد برآمد که متقابلاً يك دستگاه جدید جوجه کشی در ایران بسازد و نام ایران و ایرانی را زنده کند. باین جهت بعد از چند ماه مطالعه در هفت گذشته دستگاه جدیدالاختراع خود را برای آزمایش بکارانداخت و از امتیازات این دستگاه جدید همین بس که يك ترازوی بزرگ در وسط میگذارند و يك زنبیل خالی در يك کفه ترازو، و آنرا پاره سنگ میکنند... و سپس: هر چند تا «جوجه» که میخواهند توی زنبیل میریزند و با دقت تمام آنرا «میکشند!!» از قرار معلوم جناب جلالتماب، می خواهد این اختراع جدید دستگاه «جوجه کشی» را بنام خودش به ثبت برساند؟!



دفون براون کارشناس معروف آمریکا فاجعه  
فضایی را پیش بینی کرده بود - کیهان



فسنجون : - راجع به من در دوره آینده فاجعه‌ای  
پیش بینی می‌کنی یا نه؟

**مانعی ندارد!**

فسنجون وارد دکان بطالی شد و گفت آقا دو تا پنج تومانی دارید؟

- خیر آقا نداریم .

فسنجون فکری گره و گفت :

- مانعی ندارد ، خودم دارم .

(نقشه کش)





## ابتکار فسنجون!

چندی پیش وقتی جریان خاموشیهای پی در پی برق به اوج قدرت خود میرسد، فسنجون از این موضوع خیلی ناراحت میشود و تلفنی با اداره برق تماس میگیرد و علت را میپرسد. اداره برق هم جواب میدهد ما هیچ تقصیر نداریم و این خاموشیها زیرسرباد است! فسنجون که تازه موضوع دستش آمده بود با معذرت خواهی گوشی را سر جایش میگذارد و بعد بزیر زمین میرود و يك «مردنگی» (حباب) پیدا میکند و آنرا با نخ به چراغ برق اطاق می بندد که باد خاموش نکند!؟

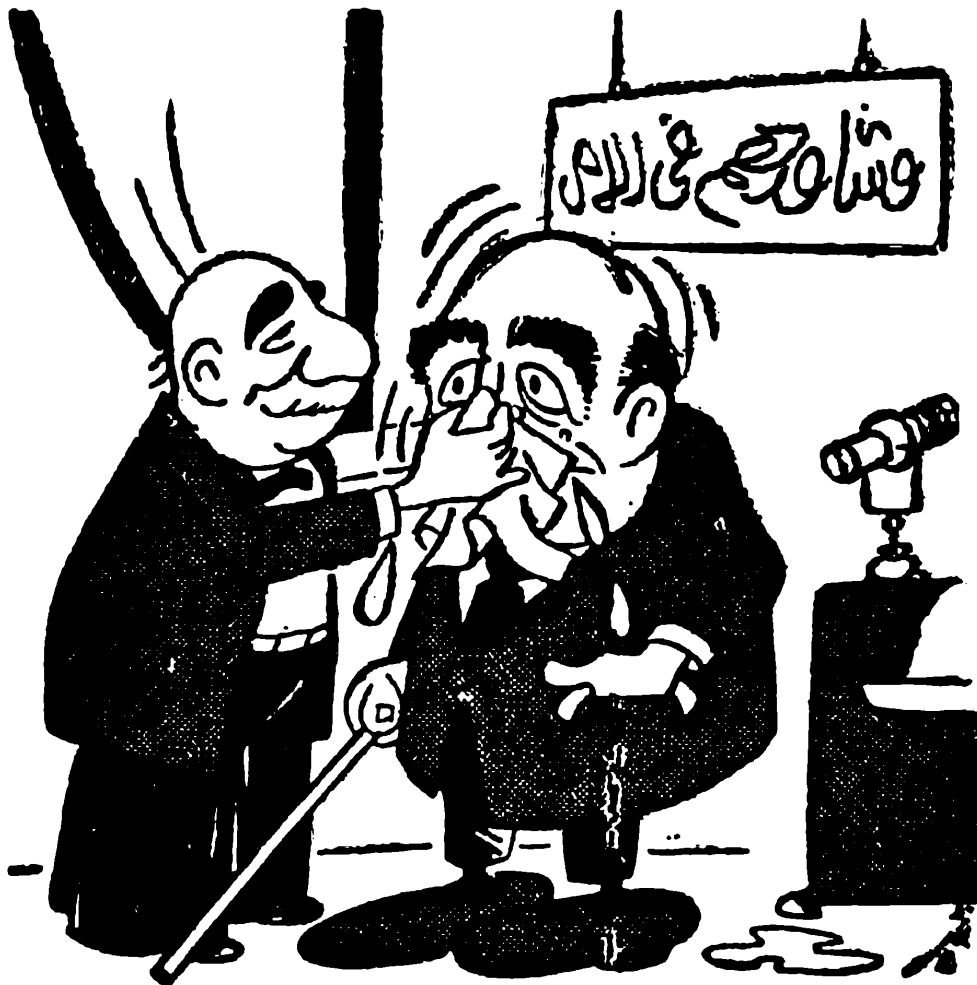
## تعجب فسنجون

در مجلسی که فسنجون هم حضور داشت بحث درباره استعداد پرندگان بود و صحبت با آنجا کشیده شده بود که در جنگ جهانی دوم جاسوسهای آلمانی برای رساندن اخبار خود بجهت‌ها کبوترهای تربیت شده را از میان هواپیما به بیرون پرتاب می‌کردند و کبوترها خودشانرا یگراست به محل تعیین شده می‌رساندند.

فسنجون که تا آنموقع آرام در گوشه‌ای نشسته بود ناگهان قیافه متعجبانه‌ای بنخود گرفت و از گوینده پرسید: اما چطور باین پرندگان کوچک چتر بازی یاد داده بودند؟! ..  
«دالف»



- ۱- ه عده‌ای از وکلا که زمینه را برای تجدید  
انتخاب خود مساعد نمی‌بینند به فعالیت افتاده‌اند،  
۲- تخت وزیر در مجلس سرماخورد، - جراید



بدون شرح !

حرف شنوی!

به فسنجون گفتند : تو هم مثل وزارتخانه های  
دولتی در مصرف آب صرفه جوئی کن .  
فسنجون هم برداشت رنگ در و دیوار منزلش را که  
«آبی» رنگ بود عوض کرد .



..... نمره ماشین فسنجون ۱ .....

یکروز فسنجون و خانمش توی ماشین نشسته بودند و بطرف شمیران میرفتند . در راه فسنجون ماشین را خیلی سریع میراند بطوری که چند مرتبه خانمش باو تذکره داد ولی او بدون اعتنا پا را روی پدال گاز فشار میداد و می رفت تا اینکه بالاخره نزدیکیهای سه راه ونک افسر پلیس نمره ماشین را برداشت . خانمش متوجه شد و با ناراحتی گفت :

- هرچه گفتم یواش تر برو گوش ندادی تا اینکه بالاخره افسر پلیس نمره ماشینت را برداشت .  
فسنجون از این کار افسر پلیس سخت عصبانی شد ، فوراً ماشین را کنار جاده نگه داشت و از ماشین پیاده شد ، کمی جلو و عقب رفت و ماشین را برانداز کرد و در حالی که میخندید و پشت دل می نشست گفت :

- چی چی رو نمره ماشینو برداشت ؟ نمره ماشین صحیح و سالم سر جاشه ۱  
دا - تجریقی

کنار دریا

بچه فسنجون - بابا جون چرا دریا کف میکنه ؟  
فسنجون - برای اینکه ماهی ها به تن خود لیف صابون می زنند !؟





- چه کارداری میکنی ؟  
 نمایندهٔ رفسنجون - میخوام بینم رفسنجون کجاس ؟!

### پست زیر زمینی

به رفسنجون گفتند : خبرداری میخواستند در تهران  
 پست زیر زمینی بسازند !  
 رفسنجون تعجب کنان گفت :  
 - عجب دوره و نمونه‌های شده‌ها !! حالا دیگه برای  
 پیدا کردن يك آجان پست باید « نقب » بزنیم و بزیر  
 زمین برویم !



## جمعیت ایران !

يك روز فسنجون بمنزل  
رئیس آمار رفته بود . پس از  
صرف ناهار، از رئیس آمار پرسید  
جمعیت ایران چند میلیون نفر  
است ؟

رئیس آمار جواب داد ۲۵  
میلیون نفر . ناگهان فسنجون  
با قیافه‌ای اعتراض آمیز جواب  
داد . قربان حواست کجاست ؟  
معلوم میشود خیلی از مرحله  
پرتی ... چون با وجود جمعیت  
کثیری که همه ساله از شهرستانها  
بتهران می‌آید باید جمعیت ایران  
خیلی بیش از اینها باشد !  
«ریزه ریزه»

## درد دل فسنجون :

«... من درزندگی خیلی بدبختی کشیدم!..»

بابام دوسالش بود که مرد!..»



« برای تقلیل زندانان در سراسر کشور کمیونی تشکیل شد » - جراید



فسنجون - دیگه کمیسیون واسه این موضوع لازم نیست ...  
در زندانهارو واکنین خودشون درمیرن !

### تشویق فسنجونی !

فسنجون به پسرش که شاگرد کلاس ششم  
ابتدائی بود میگفت :

- احمد جون ، اگه امسال قبول بشی به  
دوچرخه میخرم که با اون بری دبیرستان ، ولی  
اگه قبول نشی منم برات دوچرخه نمیخرم ...  
واو نوقت تو مجبوری که اینهمه راه رو تا دبیرستان  
پیاده طی کنی !

« غلامرضا پورزارع »

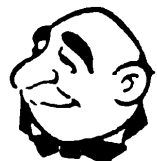


## عقل کل

در جلسه‌ای که راجع به بررسی ملل پائین رفتن آب بحر خزر تشکیل گردیده بود عده زیادی منجمه فسنجون هم، حضور داشتند. ضمن بحث و گفتگوی زیاد هر کس در این زمینه اظهاراتی کرد تا اینکه نوبت به فسنجون رسید و نامبرده در پاسخ رئیس جلسه که نظر او را در این باره خواسته بود گفت بنظر بنده از بس ماهیها آب دریا را خورده اند آب دریا کم شده ۹۱۱. و برای جلوگیری از اینکار هم بهتر است هر چه زودتر به ماهیها اخطار شود که تا بالا آمدن مجدد آب دریا از خوردن آب خودداری کنند!

### معلومات عمومی؟!

- ۱- فسنجون زاده - بابا چون گره زمین روچی قرار گرفته ؟
  - ۲- پدر فسنجون زاده! - روی يك شاخ گاو!
  - ۳- گاو روچی و ایساده؟
  - ۴- روی يك ماهی بزرگ!
  - ۵- این ماهی کجاست؟
  - ۶- توی آب دریا.
  - ۷- آب این دریا کجاست؟
  - ۸- عجب بچه ساده‌ای هستی‌ها!.. خوب معلومه:
  - ۹- آب دریا روی گره زمین دیگه!!
- د فریده



۵۰ درصد قیافه‌های کنونی در  
مجلس آینده دیده نخواهد شد - - - - -



قیافه فسنجون در مجلس آینده

### دستور بر چند قسمه ؟

پسر فنجون - بابا جون  
امروز تو مدرسه دستور داشتیم.  
فسنجون چه جور دستوری ؟  
دقبل از دستور، یاد بعد از دستور ۱۲







فسنجون - داداش تیغ فایده نداره ، بند بنداز بذار صورتتم  
چون خون بده !

### رنک آسمون

ازفسنجون پرسیدند چرا رنک آسمان آبی است ؟  
گفت برای اینکه رنک آبی ارزانتر از رنگهای دیگر  
است و دوامش هم بیشتر است !



ملید و مختصر، :

### علت شکست !

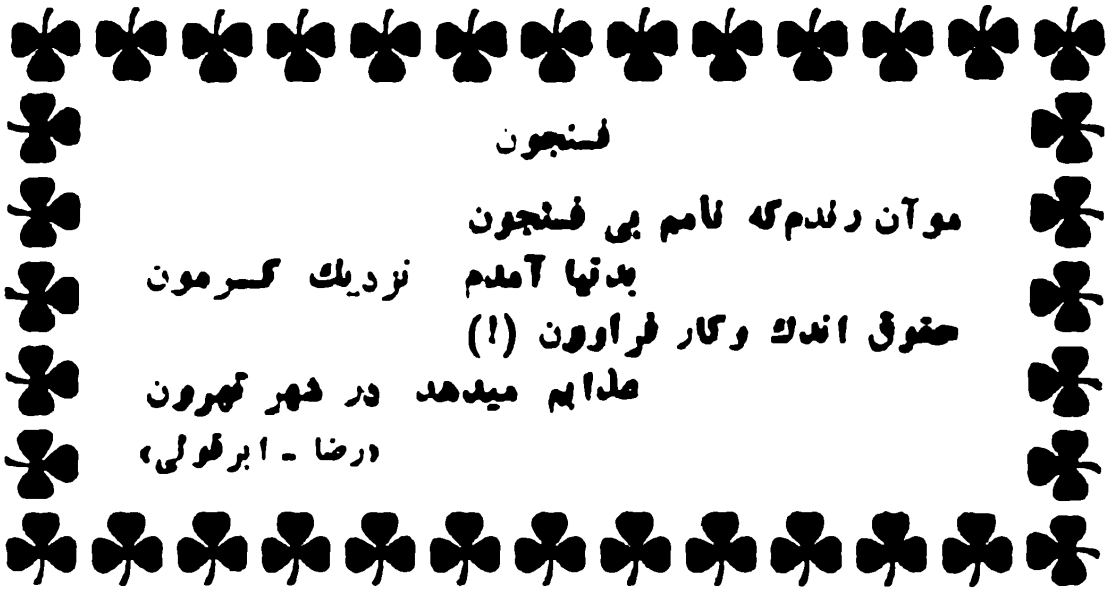
در مجلس صحبت از شکست کفتی گیرها بود و  
نماینده ها از رسمی نبودن جلسه استفاوه کرده و با  
هم گل میگفتند و شل میشفتند !  
فسنجون روزنامه ایراکه میخواند کنار گذاشت  
و با قیافه يك متفكر فاتح ! سرش را بیخ گوش بغل  
دستی اش گذاشت و گفت :  
- تورو بخدا مسخره نیست اینها و رداشتند از  
يك مملکت کشاورزی «صنعتکاران» رو فرستاده اند  
که کفتی بگیره !.. خوب معلومه که شکست میخوره !!

### فسنجون و آقازاده !

فسنجون در منزل نشسته بود که پسرش سراسیمه و پریشان  
واره خانه شد. پدر که پسر را سراسیمه وید با ناآراحتی علت  
را پرسید. گفت : امروز آخرین روز مهلت نام نویسی برای  
کنکور میباشد و من همه مدارکم آماده است ولی عکس ندارم  
ولذا نمیتوانم در کنکور نام نویسی کنم. پدرمهربان وقتی از  
موضوع آگاه شد گفت : پسر جان، تو که مرا ناراحت کردی !..  
این که چیزی نیست ، بیا من چند قطعه عکس زیادی دارم  
بتو میدهم !

دع - مصطفوی ملدم،

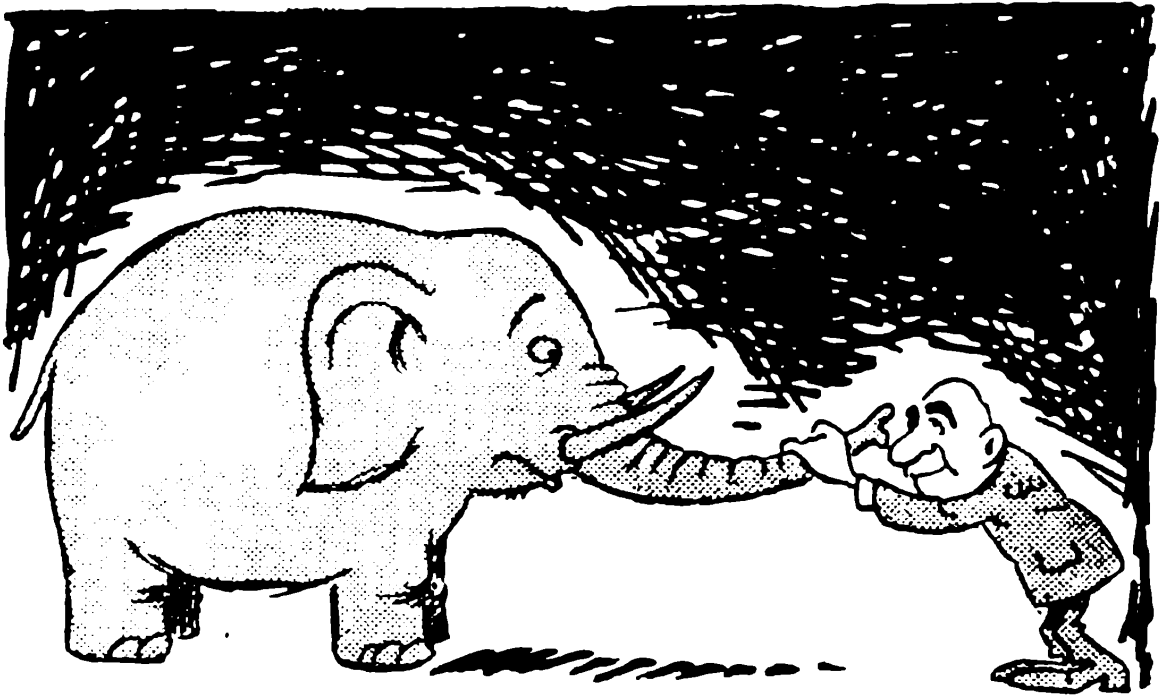




فسنجون

موآن رندم که نامم بی فسنجون  
 بدتیا آمدم نزدیک گرمون  
 حقوق اندک و کار فراون (۱)  
 هدایم میدهد در شهر تهرون  
 (رضا - ابرقوئی)

( جمعیت خرطوم سرشماری شد ) - جراید



فسنجون - هجیه ، منگه هرچی نیگاه میکنم ، جمعیتی

نمی بینم !



### خرید ... ۱

روزی فسنجون بزم خریدازخانه  
بیرون رفت و پس از کمی طی طریق به  
فروشگاهی رسید که درمقابل آن تابلومی  
نصب شده و روی آن نوشته شده بود :

«خرید برای عموم آزاد است،  
مدتی به تابلو خیره شد و سپس سری  
تکان داد و با ناراحتی براه افتاد و رفت  
که از محل دیگری خرید کند . به چند  
منازه سرزد ولی جنسی را که میخواست  
نتوانست پیدا کند . آخر سر با عصبانیت  
برگشت و به فروشگاه اولی رفت و  
بکرامت بسراغ مدیرفروشگاه رفت و  
پرخاش کنان درحالی که از فرط خشم  
بنمود مهلرزید خطاب باو گفت :

- آقا خجالت نمیکهی فروشگاه  
بزرگی و از کردی و اولوقت برداشتی  
روش نوشتی «خرید برای عموم»  
آزاد است ؟

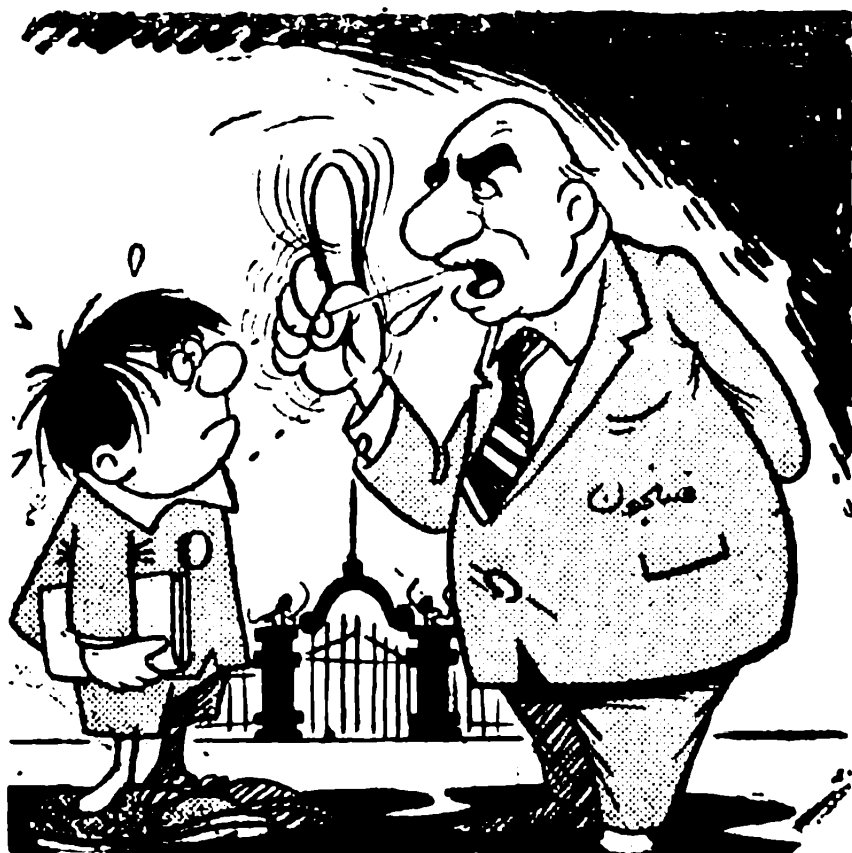
... مکه عموت خیرمرکش چقدر

جنس لازم داره ؟

«مصادفان»



«سر نماينده رفسنجان در مدرسه شامگرد اول پيشد»



فسنجان به پسرش :

ترسم فرسي به مجلس اي بي مسايه  
ايں ره كه تو ميروي به پاكستان است !!



## در خوار بار فروشی

فسنجون - آقا لوییای چشم بلبلی  
کیلومی چنده ؟  
فروشنده - کیلومی ۵ تومن .  
فسنجون - خیلی گرونه ، لطفاً يك  
کیلو لوییای چشم گنجیشکی بدین ؟!

## بچه دار شدن فسنجون

اینداسغان مربوط به جوانیهای فسنجون است .  
تعریف میکنند روزیکه فسنجون برای اولین بار صاحب بچه  
شده بود یکی از دوستان ، ایشان را در خیابان می بیند که  
خیلی شنگول مشغول قدم زدن است. علت را میپرسد ، فسنجون  
میگوید :

- خالم همین امروز فارغ شد .

- بچه پسر است ؟

- نه .

- خوب خیلی خوشوقت شدم ... قدم دختر کوچولو مبارک

باشه .

- اهه ! چطور! .. شما از کجا فهمیدین بچه دختر

است؟ (۱۱) .. آخه شما اولین نفری هستید که خبر فارغ

شدن زنم را باو میدهم ! ؟  
(انیس آغا ،





نماینده رفسنجون - آقا لطفاً این «کلاه میلندر» رو بگیریان به  
 ۸ سیلندرشو بدین!

پس ...  
 فسنجون - آقا يك سيوربات بدین كه من دلم درد  
 میكنه ا  
 بفال - نبات نداریم .  
 فسنجون - پس يك سيوروغن نباتی بدین ا  
 ( جیم )



## دنده ۱

یکروز آقای فسنجون را دیدم درحالیکه با  
دست چپ پهلوی راستش را گرفته بود ، داشت  
لنگان لنگان توی خیابان قدم میزد .  
جلو رفتم و پرسیدم :

- آقای فسنجون خدا بد نده ، پهلویتان چی

شده ؟

لبخند دردناکی زد و جواب داد :

- چیزی نیست ، دنده هایم يك کمی دردمی-

کنه .

علت را پرسیدم گفت :

- پریروز توی ماشین نشسته بودم داشتم

میرفتم مجلس ، سر چهارراه که رسیدیم ، بخانم که

پشت رل بود گفتم : بزن توی دنده ، اونهم اشتباهاً

مشتش را گره کرد و محکم زد توی دنده من !





## سفارش بجا!

فسنجون نوکرش را صدا کرد و او را برای خریدن دو کیلو بیخ فرستاد، ولی بعد از چند دقیقه به سرعت به طرف پنجره دوید، آنرا باز کرد و از همان بالا نوکرش را مخاطب قرار داد و گفت:

— راستی یادم رفت بهت بگویم که اینروزها مسمومیت  
فدالی زیاد شده، موقع خریدن بیخ مواظب باش بیخ مونده  
بهت ندن!

## آدم محتاط!

فسنجون برای گذراندن تعطیلات آخر هفته خود به کنار دریا رفته بود و توی چادر زندگی میکرد. آخر شب وارد رختخواب شد و چراغ فانوسی را خاموش کرد ولی یکمرتبه توی تاریکی خیال برش داشت که مبادا نصف شب محتاج بروشنائی بشود. در تاریکی کورمال کورمال روی زمین را گشت و یک قوطی کبریت پیدا کرد که فقط یک کبریت در آن بود. خوشحال شد و برای اینکه اطمینان پیدا کند کبریت بی عیب است آنرا آتش زد و خاطر جمع به خواب رفت!



## سر خك

يك روز آقای فسنجون بدیدن يکی از دوستانش میروود و در آنجا متوجه می شود که بچه دوستش در رختخواب افتاده میپرسد چرا بچه خوابیده ؟ دوستش جواب میدهد « سر خك » گرفته .

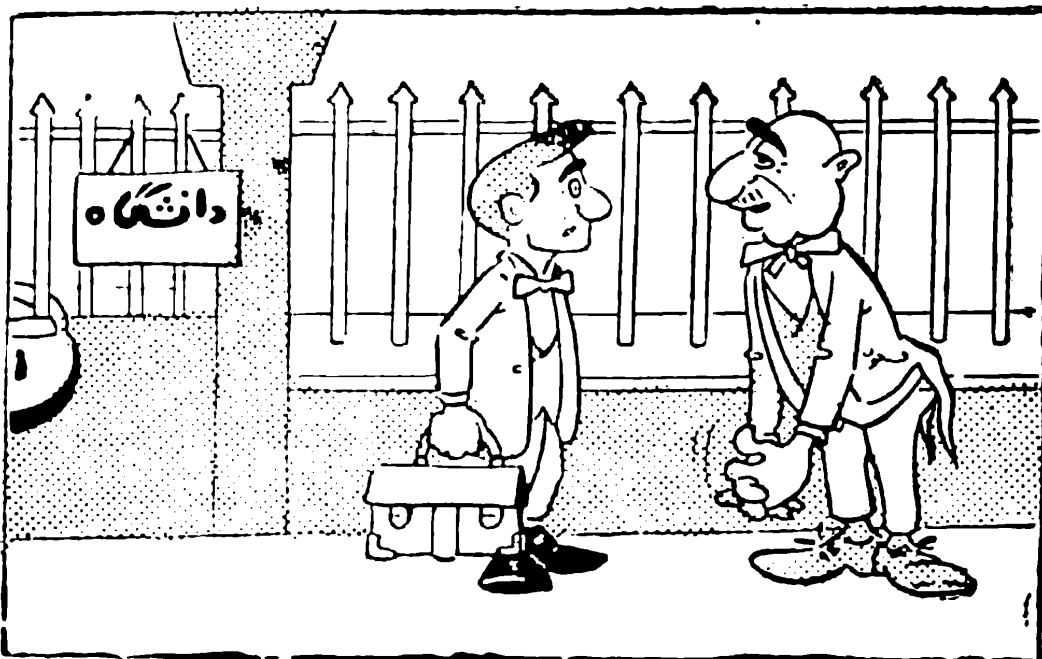
فسنجون بلافاصله قلمش را در میاورد و روی کاغذ يك چیزی مینویسد و با احتیاط زیاد به لباس بچه سنجاق میکنند . وقتی رفیقش روی کاغذ را میخواند با تعجب میبیند فسنجون نوشته :

« دقت کنید . رنگی نشود ! »

## فسنجون ودانشجویان مقیم خارج

در گبرودار بحثها و جرمنجرهائی که در مورد نسل جوان بعمل آمد گفته شد و شاگردان اول دانشکده ها هم که بخرج دولت بخارج میروند بر نمیگردند . بین کسانی که برای حل اینکار پیشنهادهایی بدولت داده بودند یکی هم فسنجون بود که راه حل هاقلانهای برای اینکار گیر آورده و دولت را راهنمایی کرده بود که به پای تمام شاگردان اولی که بخرج دولت بخارج میروند نخ بینند که اولاً نتوانند فرار کنند و ثانیاً هر وقت که خواستند ، برشان گردانند !





فسنجون به پسرش - ۳ ساله که هی میگی پشت در دانشگاه  
موندم!.. خب بیا به دقه من قلاب بگیرم برو بالا!؟

### عکس ۱

فسنجون بمنزل یکی از دوستانش رفته بود . دوست او برای  
اینکه ایشان تا آوردن شام خسته نشوند آلبوم خانوادگی اش  
را آورده بود و نشانش میداد همینطور که آلبوم را  
ورق میزدند میرسند به یک قسمت از آلبوم که عکسهای  
دوست فسنجون در سالهای مختلف بود . دوست آقای  
فسنجون شروع به توضیح دادن کرد و گفت :

- این عکس مال ۵ سال پیشمه ، این عکس مال سه سال  
پیشمه ، این عکس هم دو سه روز .....

در اینجا فسنجون برای اینکه اظهار نظری کرده باشد  
تکسرفه ای میکند و میگوید :

- راستی بینم فلانی ، عکس چند سال بعدت را نداری  
نه نمون بدی!؟!.....



## «دستگاه اصفهان»

در مجلسی که فسنجون هم حضور داشت  
صحبت از ترانه های ایرانی بمیان آمد.  
هر کس نام ترانه دلخواه خود را می-  
گفت تا نوبت به فسنجون رسید .  
فسنجون گفت :

من ترانه «کیجا» را خیلی دوست  
دارم و حاضرما اگر در آنسردنیا هم بخش  
شود بروم و آنرا گوش کنم .

دست بر قضا در همین موقع گوینده  
رادیو اعلام کرد که :

– اینک دلکش ترانه کیجا را «در  
اصفهان» برای شما میخواند .

فسنجون که میخواست از حرفش  
برنگشته باشد با عجله از جا برخاست و  
درحالیکه خود را داخل اتومبیلش می  
انداخت، درمقابل چشمان سایر مهمانان  
براننده گفت : «برو اصفهان» ۱

۱- صادقی،



## شغل جدید فسنجون

چندی پیش در خیابان ، یکی از دوستان نزدیک فسنجون  
باو برمیخورد و بعد از اینکه قدری از حال و احوال  
فسنجون جويا ميشود : از او ميپرسد:  
- خوب رفیق ا در حال حاضر شغل چیست و چکار  
میکنی!

فسنجون جواب میدهد :  
- «فلان توی «ستون رجال فکاهی» توفیق مشغول انجام وظیفه هستم!

## ویتامین فسنجون

روزی فسنجون، ریزش میشود و پیش دکتر میرود. از  
قرار بیماری ایشان سرما خوردگی بوده است. دکتر  
مقدار شش عدد ویتامین D<sub>3</sub> ، و مقداری داروهای دیگر  
برای او تجویز مینماید. فسنجون که از قرص خوردن  
خوش نمیآید فکری میکند و برای اینکه تعداد قرصها  
کمتر باشد میگوید :

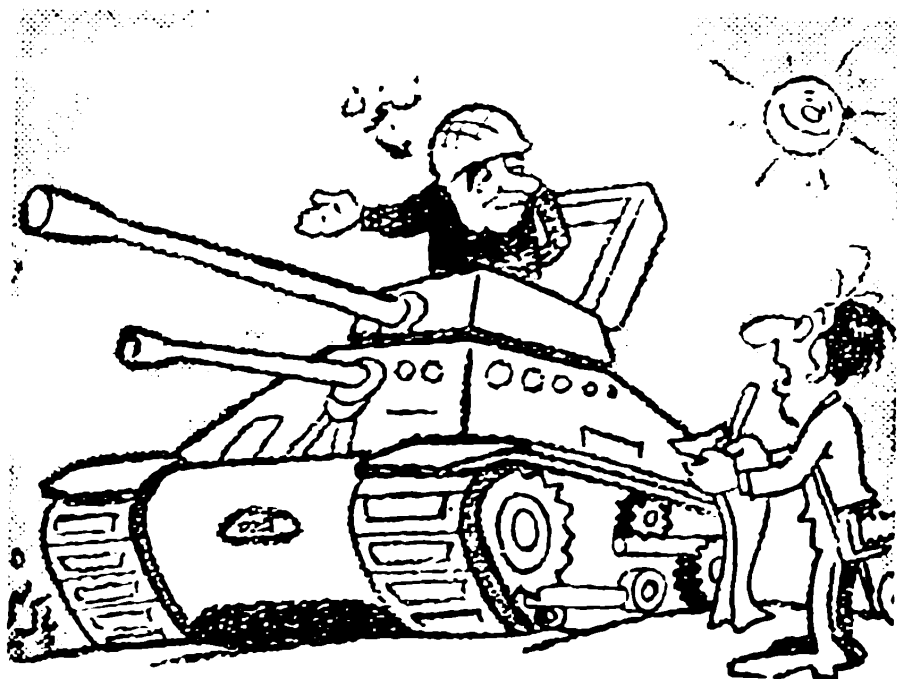
- آقای دکتر ممکن است خواهش کنم بجای شش تا

قرص ویتامین (D<sub>3</sub>)، سه تا قرص ویتامین «شش» بنویسید!

«خ - مفتی»



دو وزیر آب و برق ، مسلسل وار حرف میزنند ، - چرا بد

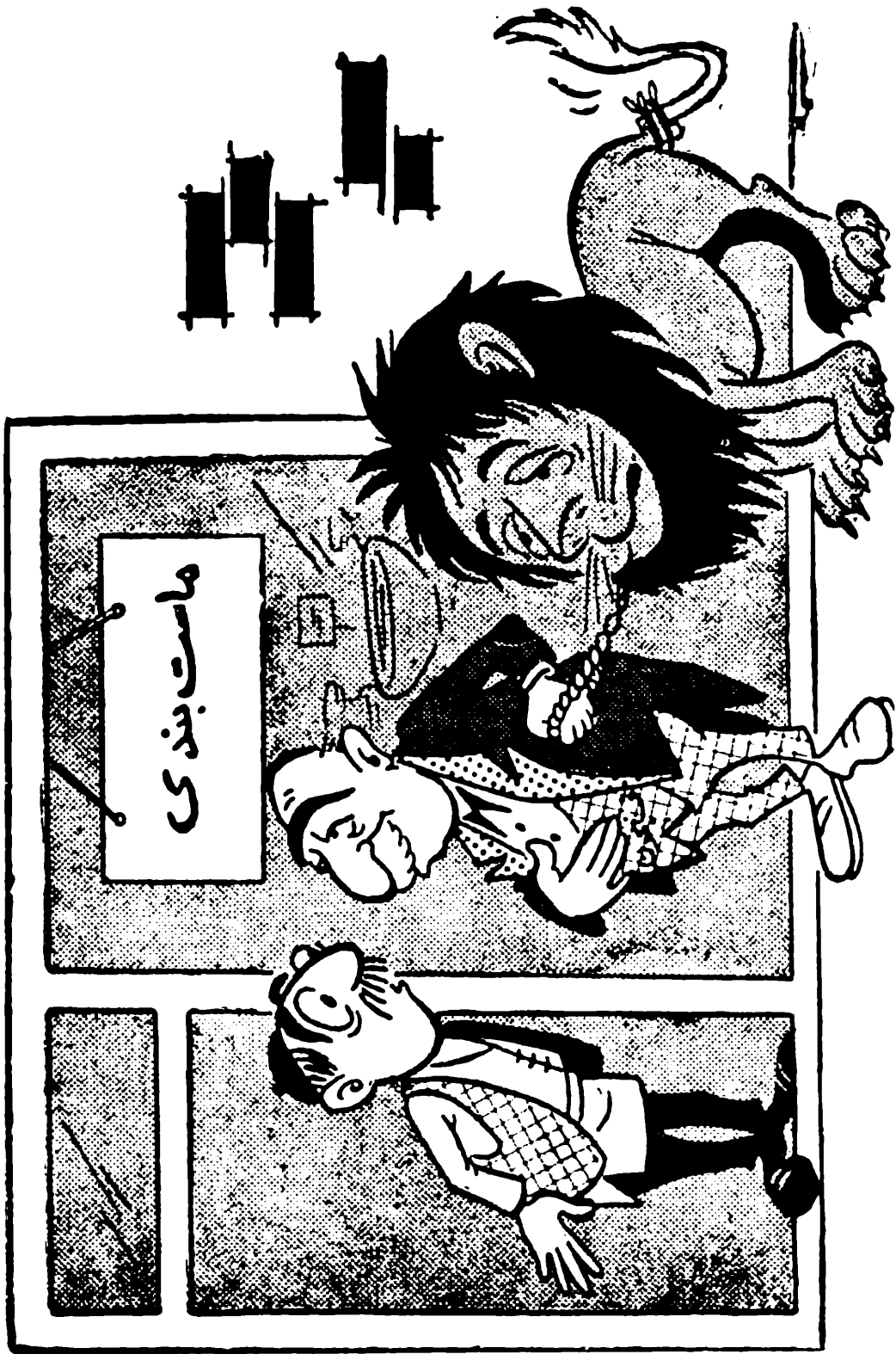


خبرنگار - مگه میخوای بری جنک !!  
فسنجون - نه میخوام برم با وزیر آب و برق مصاحبه کنم !!

### آرزوی طلائی!

داحنت و صحیح ، گفتن آئین منست  
خمیازه و چرت ، کار دیرین منست  
در دوره بیست و دو وکالت کردن  
چون خودم آرزوی شیرین منست





منجنون - داداش ، چند میگیری این شیر و برام ماست کنی !!



## دوش گرفتن فسنجون

«مقدمه ۱»

پریروز نوکر فسنجون تلفن میکرد و باترس ولرز میگفت :

«من چون به روزنامه توفیق خیلی معلم (یعنی علاقه دارم) اینست که میخواهم منبعی از کارهای اربابم را تلفنی به شما بگویم ولی شما را به کله پر آقای فسنجون قسم میدهم که اسم را چاپ نکنید و فقط بنویسید «نوکر فسنجون» چون ایشان همین يك نوکر را بیشتر ندارند (۱) و اگر اسم و اسم فامیلم را بنویسید خیلی زود میفهمند که کارگی بوده و بنده را از خانه بیرون میکنند!»

... عرض شود که سه چهار روز پیش چون یک هفته میشد که فسنجون حمام نگرفته بودند از من خواستند که حوله و طاس و دولچه را حاضر کنم تا ایشان بروند حمام و سرو هیکل را صفا بدهند. منم تر و فرزند و سایر استحمام را حاضر کردم و ایشان وارد حمام شدند. چند دقیقه بعد متوجه شدم که آقا مرا صدا میکند. با عجله خودم را بحمام رساندم دیدم آقای فسنجون بلا نسبت لخت شده و مثل ما ما خمیره وسط حمام ایستاده! وقتی مرا دید گفت: «فلانی برقی برو يك چتر برای من بیار چون دیشب سرما خورده‌ام و اگر بخوام همینطوری بروم زیر دوش ممکن است حالم بدتر بشود!» امضاء: «نوکر فسنجون»





## عمل سخت !

روزی فسنجون به يك بخش تزيقاتی رفته بود تا واكسن بزند . طبق معمول پزشكیاریك درجه، دردهان او گذاشت و بدنبال كارش رفت .

پزشكبار بعد از چند دقیقه برگشت و دهن فسنجون را باز كرد اما اثری از درجه نبود... زیر زبان ، بفل لپ، بالا ، پائین ، و خلاصه همه جا را گشت ولی درجه را پیدا نکرد !

پزشكبار با عصبانیت گفت آقا درجه را دادیم تری دهانت نگهداری ندادیم كه بندازی دور، كجا-ت درجه ؟ فسنجون در حالی كه ناله می كرد گفت :

- آقای دكتر، خیلی سخت بود!؟  
پزشكبار - آقا درجه گذاشتن در دهان كه انقدر سختی نداره .

فسنجون - چی چی سختی نداره ، خیلی هم سخت بود ! مردم تا تو نستم قورتش بدم !؟

«الف»





— آقا ، به داری !؟

تخم مرغ

فسنجون وارد مفازه‌ای شد و دید روی

تابلو نوشته :

« تخم مرغ روز موجود است »

با تعجب بفروشنده گفت :

— عجب، پس شما شب‌ها تخم مرغ ندارید؟! ..

« جادو »



## ضمناً اشتباه گرفته‌اید!

یکروز فسنجون به بانك رفته بود وقتی به جلوی گیمه رسید مردی که داخل باجه نشسته بود بادیدن او شروع به سلام و علیک کرد و وقتی که دید فسنجون او را نشناخته گفت: قربان چطور منو نمی‌شناسید! من دوستان دوران تحصیل شما هستم. فسنجون در حالیکه خنده تمسخر آمیزی میکرد گفت:

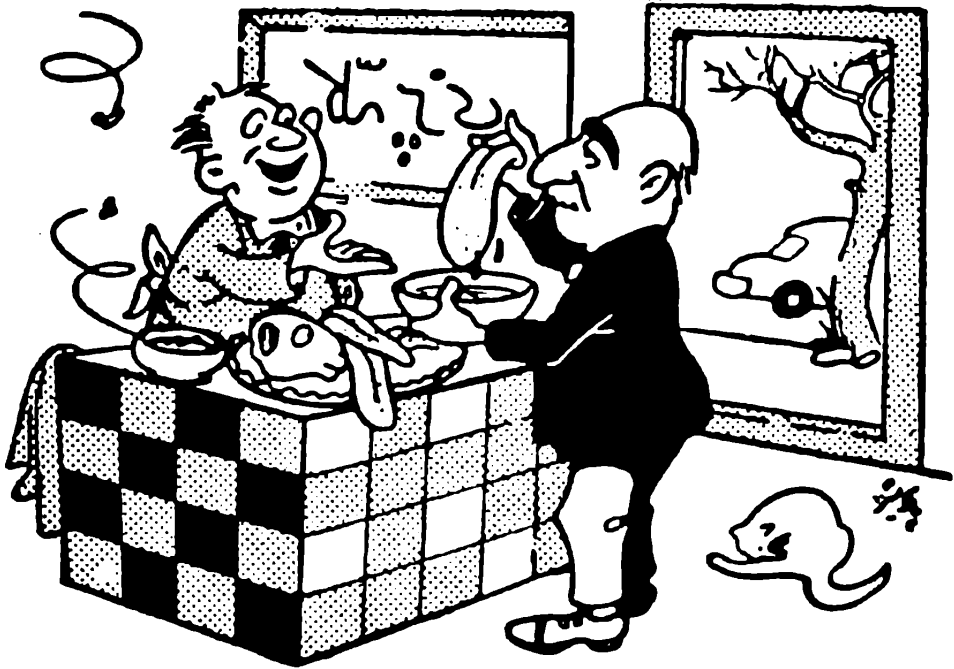
- درست است که روزنامه توفیق منو مسخره میکنه ولی ضمناً شما هم اشتباه گرفتین چون دوست من دوستانه است و شلوار آبی رنگ می‌پوشید در حالیکه شما لباس قهوه‌ای پوشیدین!!

## کلید، کلیده!!

کلید برق اطاق فسنجون خراب شده بود. یکروز از توی کوچه صدائی بگوش خورد که میگفت: آ... کلید ساز... قفل ساز... کلید قفل... کلید صندوق... مج...ری داریم. فسنجون با شنیدن نام کلید ساز خیلی خوشحال شد و سرش را از پنجره بیرون کرد و گفت - آهای عموییا تو، این کلید برق ما خراب شده درستش کن!!

(علی موجود)



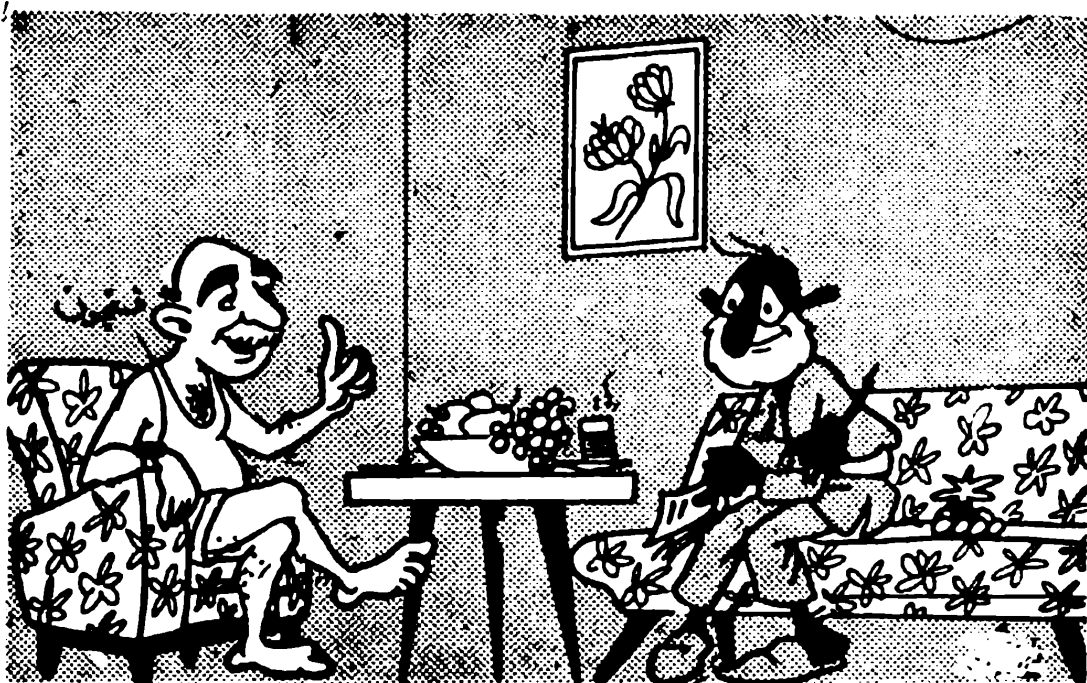


فسنجون - آقا این زبونو عوض کن ،  
 کله پز - چرا مگا چه عیبه ؟  
 فسنجون - لکنت داره !

### حل مجهول

سرفسنجون - بابا جون  
 «بنفش، چدرنگه؟  
 فسنجون - برو از تو اون  
 جمبه رنگ «مداد بنفش، رو  
 بیارتا بهت نشون بدم .  
 «خاک شیر!»





کاکا به فسنجون - تا حالا از کدوم کارتون خودت خیلی  
خوشت اومده ؟  
فسنجون - از کارتونی که منو در حال گرفتن ۶ هزار  
تومن نشون میده !!

به فسنجون گفتند :  
- فلانی مرد.  
ابروهایش را در هم کشید  
و گفت :  
- عجب، بکلی مرد ؟  
(...)



## تفویض اختیارات و کالت

اینجانب فسنجون ابن شوربا و کیل بی بدیل دوره ۲۱ بموجب این مدرک کلبه اختیارات حقه خود را که عبارت از «قیام و قعود، و در کوع و سجود، و گفتن «صحيح است - احسنت» میباشد، بدون کم و کاست به وکیل تازه‌ای که جانشین اینجانب شده است واگذار مینمایم تا از مزایای قانونی و نان و آب دار آن یعنی ماهی شش هزار چوق و غیره ..... برخوردار گردد.

اثر انکنت شست فسنجون

## لامپ ۱

فسنجون بهمد علاقه دارد و مایل است که همیشه خودش را بامد روز تطبیق دهد و همه چیزش آخرین سیستم باشد. یکروز لامپ منزل ایشان سوخته بود و خانمش او میگوید که يك لامپ ۶۰ بخرد. فسنجون در حالیکه از بد سلیفگی خانم خیلی متعجب شده بود وارد يك مغازه الکتریکی می شود و بصاحب مغازه میگوید:

— آقا لطناً يك لامپ ۶۸ بدهید!





دکتر - آقا شما به چی معتادید ؟  
 فسنجون - (به گفتن صحیح است احنت) !!

### داستان تلویزیون

روزی تئی چند از وکیلان در خانه فسنجون فیلسوف زمان و نابغه دوران گرد آمده و تلویزیون روشن کرده و بداستانی که گوینده نقل می نمود گوش میدادند قضا را فسنجون بقضای حاجت نیاز پیدا کرد و چون خواست از در بیرون رود تلویزیون را خاموش نمود . گفتند: چرا چنین کردی؟ گفت: از آنکه چون بر کردم قسمتی از داستان گفته باشد و من نشنیده باشم لاجرم خاموش کردم که در برگشتن همه را گوش کنم احاضران برهوش سرشارش آفرین گفتند و او را به نبوغ و امتیاز بر خود ستودند .



## علت دلخوری !

در جشن مشروطیت

فسنجون بیشتر از تمام محروم -

الوکاله‌ها قرق‌ر می‌کرد و به زمین

و زمان فحش میداد . اوس

عباس که از خوشحالی با دمش

گردو میشکست علت دلخوری

بیش از حد او را پرسید . فسنجون

در جواب گفت :

- با اینکه دیر و در روز نامه‌ها

آگهی داده بودم که : هر چه رأی

بنام احمد رفیعی از صندوق رفسنجان

بیرون بیاید متعلق به اینجانب

فسنجون است ، با اینحال

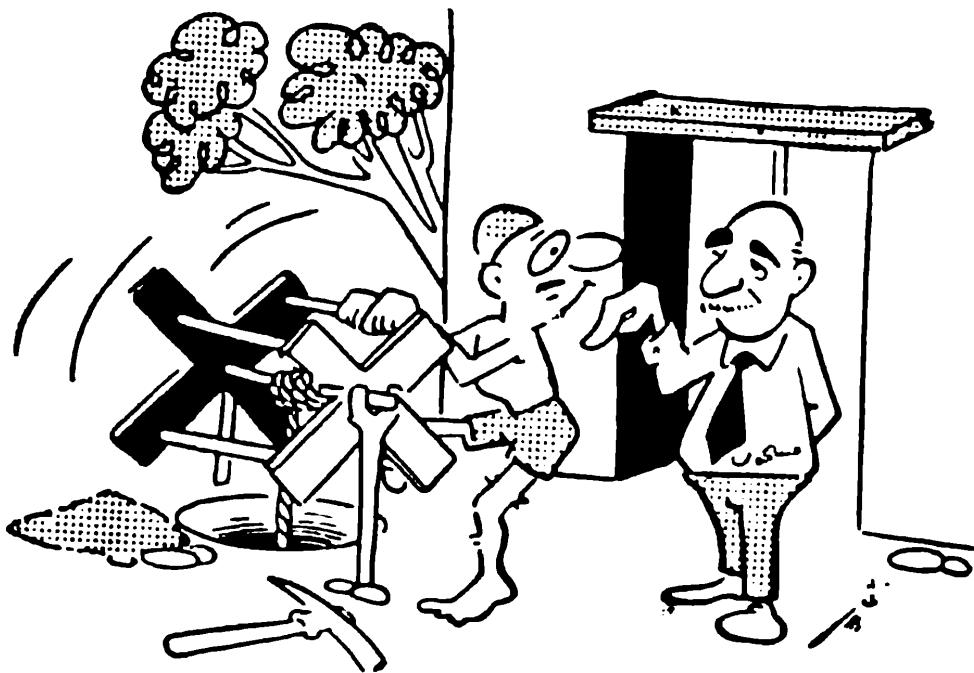
امروز شنیدم که بجای من ، اواز

صندوق بیرون آمده است !





« هر نقطه تهران که حناری شود برق تهران تقویت میشود! »  
 رئیس اداره برق



مقنی - قربان چند متر حفر کنیم؟! ..

فسنجون - تا وقتی که برق خونه ما ۲۲۰ ولت بشه !!

### فریاد رس!

فسنجون ناظر بود که مردی به دریا افتاد و غرق شد، گفتند: چرا در نجاتش نکوشیدی؟  
 جوابداد:

- این مرد گفت به فریادم برسید و من تا چند قدمی در مسیر فریادش دویدم او خفه شد و من نیز به فریادش نتوانستم رسید!



### فراموشکاری

وقتی لیست انتخابات را منتشر کردند، اسمی از فسنجون در آن نبود و این موضوع کلی باعث دلخوری کاکا شد. بهمین علت، کاکا طی نامه‌ای از دبیر کل حزب اینارو بین سوال کرد که چرا نام نامی فسنجون از قلم افتاده است؟

دبیر کل حزب در جواب کاکا نوشت: ما تقصیری نداریم وقتی پرسشنامه‌ها را بین کاندیداها پخش میکردند، خوابش برده بود!

### عمر بیهوده

ازمولانا فسنجون روایت است که فرمود: اگر میدانستم قدر خدمتم را نمیدانند و نامم را در لیست نمی‌کنجانتند، آنهمه فداکاری نمیکردم و عمر عزیزم در گفتن صحیح است - احسنت، تلف نمیکردم!



## جناب آقای صدر اعظم مصانی

رونوشت : جناب آقای مهندس پیازی ، رئیس مجلس شلم شوربا . رونوشت ، جناب آقای خوس خوسانی ، دبیر کمال حزب ایندوارو بین - رونوشت : جناب آقای خوس خوسانی وزیر کار بعرض عالی میرساند :

اینجناب فسنجون ، پس از چهار سال کار صادقانه در مجلس شلم شوربا اینک به عللی که بر اینجناب جهول است ، از وکالت مجلس محروم گشته ام .

این برکناری که موجب استفاده نکردن از ۶ هزار چوق حقوق ماهانه ، برای اینجناب شده ، سبب میشود که با داشتن ۶ سر کلفت و نان خور ، زندگی را با ناراحتی بگذرانم .

از همه مهمتر پس از ۴ سال کار ، دولت اینجناب را اخراج کرده ؛ بدون اینکه مزایای آنرا که بموجب قانون کار ؛ به بنده تعلق می گیرد ، پرداخت کرده باشد !!

اینک ، با توجه بر اریض فوق ، استدعا دارد ، دستور فرمائید که نسبت به تعیین و پرداخت مبلغی که از این نظر به اینجناب تعلق می گیرد ، اقدام فرمایند .

وکیل قبلی مجلس شلم شوربا

الاحقر : «فسنجون»



ه سوزه‌ها و متلک‌های توفیق در انتخاب  
فقدن فسحون مؤثر بود ، - ج- ر ا پ د



فسحون به کاکا توفیق :

— یاللا!... من ماهی شیش هزار تومنمو از تو میخوام!

### وداع!

اگر بار گران بودیم ، رفتیم!  
خموش روی زبان بودیم ، رفتیم  
و کیلان قدر مجلس را بدانید  
که ماهم قدر دان بودیم و رفتیم!



خواننده عزیز: کتاب « فسنجون نامه » را با اولین کارتون‌های که از فسنجون در « توفیق » چاپ شده بود آغاز کردیم و اینک برای حسن ختام ، کتاب مستطاب « فسنجون نامه » را با آخرین کارتون‌های که از « نافه اعظم ! » در « توفیق » چاپ شده پایان می‌دهیم :



- اینجانب فسنجون ، و کیل ، سابق رفسنجون ، که





دوره قبل قبل بودم و حالا فنجون ، مبرسونم به اطلاع مردم  
تهران و زنجون ، ز رشت گرفته تا پهاوی و لامیچون ،  
بگیرببا تا شیراز و اصفهان و برازجون .. که از این  
تاریخ نابغه اعظم و کیل محترم بم « حضرت آقای  
بادمجون » ، خواهد بود در مجلس جانشین این بنده  
لاجون ، چون شما ، جون « بادمجون » !!

خوانندگان توفیق (دسته جمعی) :

- آخ جون ، آخ جون !





پایان

منتظر کتابهای بعدی توفیق باشید

طابع و مؤلف : «خدز»

برای تمویر فکرو پرورش ذوق شما ، برای تفریح و سرگرمی شما  
برای انبساط خاطر شما ، و برای دفع خستگی جسمی  
و تجدید قوای روحی شما

مؤسسه



■ هر هفته :

« روزنامه توفیق »

■ هر ماه :

« ماهنامه توفیق »

■ هر سال :

« سالنامه توفیق »

■ شب عید :

« کارت تبریک توفیق »

■ و هر چند وقت یکبار :

« کتاب توفیق »

را منتشر میکند .

هیچ وقت نشریات توفیق را فراموش نفرمائید !





**کتاب توینا**

## ملانصرالدین توفیق

نخستین مجموعه مصور از معروف‌ترین و شیرین‌ترین لطیفه‌های  
ملانصرالدین بطریقه کارتون



با ضافه

لطیفه‌های منتشر نشده ملا

بزودی منتشر میشود

این کتاب مجموعه‌ای کاملاً ابتکاری است که برای اولین بار در ایران

منتشر میشود

نیمت : تا اطلاع ثانوی مجهول!



## کتاب توفیق

شیرین ترین و جذاب ترین کتابی که تا کنون درباره «جنس لطیف» نوشته شده است

ششمین نشریه «کتاب توفیق» که تا کنون «بعللی» منتشر نشده

چاپ دوم



مجموعه صدها : لطیفه ، شعر ، کارتون ، داستان ، مقالات طنز آمیز ،  
نکته و شوخی - درباره جنس لطیف

کتابی که چاپ اول آن در همان روزهای اول نایاب شد و هر جلد  
آن «اگر پیدا شود» تایست و پنج برابر قیمت یعنی «۵۰ تومان»  
خرید و فروش میشود .

کتاب دختر حوا در آینده نزدیک منتشر میشود

قیمت : دو تومان

## نشریات منتشر شده توفیق

### ■ کتاب فرهنگ توفیق :

نخستین دیکشنری فکاهی دنیا به قطع «بغلی!» داری ۴۳۱۵ و ازده فکاهی انتقادی «به ترتیب الفباء» - و صدها کارتون و لطیفه - در دو جلد

« بها : ۲۰ ریال »

### ■ کتاب دهب گربه :

مجموعه ۲۰ داستان فکاهی انتقادی از شیرین ترین داستانهای قدیم و جدید توفیق

« بها : ۲۰ ریال »

### ■ کتاب جدول و سرگرمی توفیق :

شامل ۶۰ جدول فکاهی و انتقادی و ۱۰ بازی و سرگرمی با فضا ۸ - بحر طویل - ۱۲ شعر - ۲۴ لطیفه - ۲۳ کارتون و نکته و چیستان .

« بها : با کاغذ معمولی ۲۰ ریال - با کاغذ سفید ۳۰ ریال »

### ■ کتاب تخم جن :

مجموعه صدها : لطیفه - شعر - بحر طویل و کارتون در باره بچهها

« بها : ۲۰ ریال »

### ■ کتاب شوخیهای سینمایی :

مجموعه ۷۸ کارتون از مشهورترین هنرپیشگان جهان و صدها لطیفه و نکته سینمایی .

« بها : ۲۵ ریال »

### ■ کتاب حضرت فیل :

مجموعه ۱۲ داستان جذاب و فکاهی از بزرگترین طنز نویسان دنیا

« بها : ۲۰ ریال »

### ■ کتاب فسنجون نامه :

مجموعه شیرین ترین شوخیها ، متلکها ، اشعار ، لطیفهها و کارتونها منتشر شده و منتشر شده در باره «فسنجون» مشهورترین و کیل دوره ۲۱

« بها : ۲۰ ریال »

### ■ سالنامه توفیق (شماره های : ۲ - ۳ - ۴ - ۵ - ۶)

« هر جلد : ۴۰ ریال »

### ■ کارت تبریک توفیق (۲۰ نوع مختلف با پاکت)

« هر يك كارت با پاکت : ۱۰ ریال »

اگر هريك از كتابهاى توفيق را براى خود لازم داريد يا بصورت كادو براى كسى ميخواهيد بفرستيد ، برك درخواست زير را پر کرده در پاكٲ سر بسته ، به آدرس :

« تهران - روزنامهٲ توفيق - كتابخانهٲ توفيق »

پست كنيد . بلافاصله كتاب يا كتاب هاى درخواستى با پست با آدرس مورد نظر ارسال خواهد شد .

## برك درخواست كتاب توفيق

لطفاً كتابهاى را كه در زير ضربدر ( X ) زده ام بنام

آقاى  
خانم

..... به آدرس .....

بفرستيد . بابت بهاى آن مبلغ ..... ريال تمبر باطل نشده در داخل همين پاكٲ ارسال شد .

نام درخواست كننده : .....

آدرس :

□ چون مايلم كتابهاى زير با پست سفارشى ارسال شود ۵ ريال تمبر باطل نشده نيز بابت هزينهٲ آن در داخل پاكٲ گذاشتم .

□ چون كتابهاى زير بعنوان هديه از طرف اينجانب فرستاده ميشود لطفاً نام اينجانب بعنوان فرستنده ذكر شود و بصورت « كادو » بسته بندي گردد .

### كتابهاى منتشر شدهٲ توفيق :

- كتاب فرهنگ توفيق ( جلد اول ) ..... بها : ۲۰ ريال
- كتاب فرهنگ توفيق ( جلد دوم ) ..... بها : ۲۰ ريال
- كتاب دمب گربه ..... بها : ۲۰ ريال
- كتاب جدول و سرگرمى توفيق ..... بها : ۲۰ ريال
- « ..... با كاغذ سفيد ..... بها : ۳۰ ريال
- كتاب تخم جن ..... بها : ۲۰ ريال
- كتاب شوخيهاى سينمائى ..... بها : ۲۵ ريال
- كتاب حضرت فيل ..... بها : ۲۰ ريال
- كتاب فسنجون نامه ..... بها : ۲۰ ريال
- سالنامهٲ توفيق شماره هاى ۲ تا ۶ هر جلد ..... بها : ۴۰ ريال
- كارت تبريك توفيق ( در ۲۰ نوع با پاكٲ ) هر نسخه ..... بها : ۱۰ ريال

اين صفحه جداگانه به اين كتاب اضافه شده و چنانچه بريده شود كتاب را ناقص نخواهد كرد

# « برك تقاضای اشتراك نشریات توفیق »

روزنامه توفیق - قسمت مشترکین

لطفاً نشریه زیر را بمدتی که جلوی آن در داخل مربع (□)

ضربدر (X) زده ام به این اسم و آدرس بفرستید :

.....  
.....

(برای اشتراك خارج از كشور نشانی مشترك را ↑ با حروف بزرگ كتابی و خواهان بنویسید)

بابت بهای اشتراك : «يك قطعه چك» به مبلغ .....

ریال در وجه روزنامه توفیق که آورنده آنرا خط زده ام در داخل همین پاکت ارسال شد .

تاریخ و امضاء درخواست کننده :

..... / .. / ۱۳۴۰

## بهای اشتراك برای داخل کشور

( لطفاً روی مربع (□) مورد نظر ضربدر (X) بنویسید )

□ یکسال روزنامه توفیق ۵۰۰ ریال

□ یکسال روزنامه توفیق و ماهنامه توفیق ۶۲۰ ریال

بهای اشتراك برای کلیه کشورهای خارج ( با پست زمینی )

(لطفاً روی مربع □ مورد نظر (X) بنویسید)

□ یکسال روزنامه توفیق ۵۵۰ ریال

□ یکسال روزنامه توفیق و ماهنامه توفیق ۶۸۰ ریال

نام درخواست کننده : .....

نشانی درخواست کننده : .....

این صفحه جداگانه باین کتاب اضافه نموده و چاپخانه بریده شود ، کتاب را تالاس نخواهد برد

کتاب توینینا

فنجون به باهمجون :

— حالا بخند، جلد دومش  
« بادمجون نامه » س!..

